

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحف المراقب

مؤلف میر سید علی حسینی

موضوع

شماره اختصاصی ( ۹۶ ) از کتب اهدائی: ۱۴۴۸



ثبت کتاب

۱۴۴۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحف المراقب

مؤلف میر سید علی حسینی

موضوع

شماره اختصاصی ( ۹۶ ) از کتب اهدائی: ۱۴۴۸



شماره ثبت کتاب

۱۴۴۸

در یاد اسرار فکری میگردد  
ن جهان چون کسی  
یکی نیست است  
در در دو لست

ایا بوشان در در کس  
در پیرند و یاد و پیرند و نمکند

۲۱۰۴۵۰

کرم

ن اقامه

لای و حسب الکتاب و از یاد  
ن اقامه و این کتاب

رحمان الرحمان

در یاد اسرار فکری میگردد  
ن جهان چون کسی  
یکی نیست است  
در در دو لست

ایا بوشان در در کس  
در پیرند و یاد و پیرند و نمکند

۲۱۰۴۵۰

کرم

ن اقامه

لای و حسب الکتاب و از یاد  
ن اقامه و این کتاب

رحمان الرحمان



و راه یافتن الصراط و السبیل و الطريق راه المستقیم را هست  
 الاستقامه راست شدن و راست ایستادن الذي آن مرد  
 اللذان آن دو مرد و الذين آن گروهی مردان التي آن زن الثبات  
 آن دو زن الاتی و العاقی آن گروهی زنان انعت علیهم نعم دادی  
 مرد علیهما برایشان و مرد و زن که درین علی بر علیه برو  
 مرد علیهما برایشان و مرد علیهم برایشان گروهی مردان و غیر  
 جز و نه المغضوب علیهم خشم گرفته بر ایشان غضب علیه خشم  
 گرفت بر و مردی یغضب علیه خشم گیرد بر و مرد الغضب خشم  
 گرفتن و الاضالین و نه کم راهان ضلکم راه شدی بفرمانم راه شود الضلا  
 و الضلاله کم راه شدن آمین و امین خبیث باد **سورة البقرة**  
 انا الله اعلم منه خدای منای پرستش و می دانم ذلك الكتاب  
 ای هذا الكتاب یعنی این کتاب لا یرب فیه ای لا شک فیه نیست هیچ شک و دو  
 هدی ای هادی را نه نمایند است للمتقین مبرهین را را انما الاقفا برهین

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ أَنَّهُمْ إِيَّانَا أَنِ يُدْعَى الْإِيمَانُ بِكُلِّ وَرْدٍ وَرِاسَةٍ  
داشتن و این که دانند بِالْعِيبِ بِنَائِدِ اِيعِزْ بِنِيَامَتِ وَهَسْتِ  
و دوزخ و عقیقون الصلوة و بیای می دارند نماز را الاقامة بپای  
داشتن چیزی و بپایان دادن و با و است کردن و راست کردن چیزی بجزی  
الصلوة نماز الصلوات **جمع** و نماز پنج روزی در تمام روزی داریم ما  
ایشان را رزق روزی داد برزق روزی دهد و زقار روزی دادنی  
بستقون نفقه می کنند الا اتفاق بفقہ کردن بکمال آنکه فرو فرستاده  
شد البک بومرد الانزال فرو فرستادن و فرو آوردن و آنچه مآجده  
ماند من بک از پیش بومرد و بالآخرة و بپای آخرت  
هوا و مرد ها ایشان و بومرد هم ایشان که و می مردان می آن زن  
ها ایشان و دوزخ می ایشان که و می زنان یوسفی کی گمان می  
شوند الا یقانی گمان شدن دل آن مرد و آنک آن دوسر  
نکات زن تا آنک آن دوزخ او بک آن که و می مردان و زنان

علی هدی بر راهی راست المطوفین دستکاران الافلاخ دستکاری یافتند  
 از مکر و ه و بقاء و پیروزی یافتن آن و آن بدستی آنی و آن بدستی که  
 من آنرا و آن بدستی که ما گفت و آن کافر شدند الکفر کافر شدند  
 سوره یکسانست الانذار بهم کردن و آگاهی <sup>اول</sup> اندر نهم ای بهم کردی  
 توانی شان را لم تند هم ای بهم کردی توانی شان را ختم الله مهر ها  
خدا عز و جل علی قلوبهم بر دل های ایشان القلب دل الختم مهر  
خدا و علی جمعهم و بر نشوای ایشان الجمع شواهی الاسماع جمع  
البصر بنیای الابصار جمع و علی ابصارهم و بر بنیای ایشان  
الغشوة والغشاوة پوشش و هم و ایشان راست عذاب عظیم عذای  
برزخ الانسان مردم الناس مردمان من کست من کس من بقول  
کس هست می گوید القول گفتن قال گفت مردی بقول گوید فک گفتن من  
فما گفتیم ما قل گوی تومرد لا قل گوی تومرد الاخر و الابین آشنا  
ایمان آور دیم ما و ما همین و نستند ایشان مومنان الخدا ع

والتخلف قريب اوردن با کسی بخادعون الله قريب می آرند با خدا می  
عز وجل خلع بغیرت مردی بخود بغیرید خدا عافیتنی و اما  
بخدعون و نمی فریبند الا کما انفسهم نهایی خویش انفس من العوض  
**جمع** و ما یسرعون و نمی دانند السعرة انفسن شعریدا انفسن  
مردی یسعر شعرا فی قلوبهم درد های ایشان مرض شکی و نفاق  
الزيادة افزون کردن و افزون شدن فادهم الله یغزو و ایشانرا  
خدای عز وجل الالم دردناک کانونا بودند ایشانرا الکنون و الکیونیه  
بودن بکانون دروغ می گفتند کذب دروغ گفت مردی بکذب  
کذابا یا بکانون بدروغ زن می دارند التذیب بدروغ زن داشتن  
از و اذا چون قبل هم چون گویند ایشانرا الانفساد فساد کردن  
لا تفسد و ا فی الارض فساد میکنند در زمین فی در فیدروا الارض  
زمین الارضون **جمع** اتما بدستی بخنما الاصلاح باصلاح آوردن  
المصلون صلاح و در زندگان البدن من الایمان **جمع** اهتم بدرستی

وما شاملت  
بر عزوی عقل  
ومن شاملت  
بر ذی عقل

که ایشان المفسدون بناهی کنندگان کجایانک المستفید بی خرد استقامت  
**جمع** و لکن لا یعلمون و لکن نمی دانند علم بدانست مردی بی علم بدانند  
نه علم او مردی داننده است اعلم بدان تو مردی لا تعلم بدان تو مردی  
و اذا الغوا الذين وجوب بیند القاء دیدن و رسیدن و اذا خفوا  
و جزو خالی شوند الحلاء و الخوا خالی شدن و بگذشتن الى شياطينهم  
بادیوان ایشان انا معكم ما و ایشانیم مع و امعه و او مرد الاستهزاء  
افسوس داشتن مستهزون افسوس دارندگان المذکب کشیدن  
و در ضلالت فرو گذاشتن و بدهم فی طغیانهم فرو می گذارند ایشانرا  
در ضلالت ایشان العبد سرگشته شدن يعيون سرگشته می  
شوند الاشترار خریدن و فروختن اشتری بخرد مردی  
یشتری بخرد مردی اشترائه خریدن فبوشتر او مردی خریده  
ما اشتری و لم یشتر بخرد مردی یشتر باید که بخرد مردی لا یشتر  
باید که بخرد مردی اشتر بخرد تو مرد لا یشتر بخرد تو مرد اشتر و ا

کفر

ایشان ۵  
بخردند گروهی مردان مردان فاریخت تجارتهم بیس سودمند نباشد  
بازرگانی ایشان التي سود کردن الاستعداد راه راست یافتن  
مستدین راه راست یافتن کان مثلهم صفت ایشان كذلك الذي  
چون صفت انکسی استیو قد برافروخت النار انث التبران **جمع**  
الاستعداد افروختن آتش فلما انکه اضلعت روشن شد الاضارة  
روشن شدن و روشن گردانیدن حوله گردا گرد او ذهب الله  
بنورهم برود خدای عزوجل نور ایشان التزلزل دست بداشتن  
ترکهم بگذاشت ایشانرا الظلمات تاریکیها جمع ظلمة الابصار دیدن  
لا بصرون نمی بیند صم گدازند الاصم که بکم نگاشند الایکم لکنک می گوراند  
الاعمى نابینا الرجع بازگشتن لا يرجعون باز نگردند او العتیب  
یا چون بارانی سخت من السماء از میخ بلند الرعد بانگ کردن بر البرق  
آتشه المجول کردن بجولن می کنند اصابعهم انگشتهای خویش الاصبع  
انگشت الاصابع **جمع** الصواعق و از هاجم صاعقه حد الموت سخت

اینکه از این کلمات که در این کتاب است  
بسیار است و در این کتاب است

حذر کردن از همت الحذر برهیز کردن حذرت برهیز کردم  
من احذر برهیز کنم من من الموت از مرگ الموت مردن مات بمرد  
مردی موت بمرد مت بمیر تو مرد لا مت بمیر تو مرد میت مردی  
مردی محیط بالما فرین هلاک کننده است کافرانرا الاحاطة کرد و راه  
و هلاک کردن و بدانستن کاد خواست که باشد و نبود کاد خواهد  
و ما کاد و ایفعلون و نخواهند که بکنند خطف بر بود مردی بخطف  
بر باید خطفت بر بودم من خطف بر بایم من الخطف بودن کلمه  
هرگاه مشی بر رفت مردی یشی بر و و مردی المشی رفتن مشوا  
برفتند ایشان گروهی مردان اطلم نادیک شد یظلم نادیک شود اطلما  
تاریک شدن بی قام باستاد مردی يقوم باستاد مردی العیان ام  
باستادن و برخاستن و بسیر کردن کاری و لو شاء الله و اگر خواستی  
خدای عزوجل همیشه خواستن شیت خواستم اشاء خواهم من ان شاء  
الله اگر خواهد خدای عزوجل ما شاء الله کانت آخ خواست خدای تعالی

بود و لو ستینا و اگر خواستیم ما و ما ستأون و نخواهید شما الان ایشان  
الله مکر خواهد خدای عزوجل لاذهب بسمهم هرانند مردی شیوا می  
ایشان الذهاب بشدن دفت بشدم من اذهب بشوم من اذهب  
بشو تو مرد لاذهب بشو تو مرد ذهب بد بود او اعل کل سخت  
بر هیچیزی القادر و القدير و المقدر توانا یا تا الباس ای ربان  
بی حرف نداست ای منادای مفرد است ها تنبه است الباس است نفت  
ای است اعبدوا و ابرسید الذی انک خلقکم بیا فرید شمار کم فیکم انیش  
شمار کم لکم تا نود که شاستون حذر کنید شما جعل کرد و بها فرید  
الارض زمین الارضون **جمع** فراشتا بساطی الفرش و الفرش هرج  
بکشدانند انما السماء آسمان بناء سقفی الجاب اخرج بیرون آورد  
الاخراج بیرون آوردن الثمرة میوه الانبار **جمع** الانبار هتایان  
جمع ندانت تو مرد انما شمار مرد انتم شمار گروهی مردان  
انما من ما التنزیل فرو فرستادن فرو آوردن عبد تا

بنده و العبد بنده العبد **جمع** الايمان اذن اني اتمردى ايت  
 اتم من فانما بسورة ياديد سورتى ساقى زود بود كه بياهم من  
 المرامند الامثال **جمع** التنبه والشاهد كواه خاضر الشهداء  
 والشاهدون **جمع** وادعوا شهداءكم لعلكم تحذرون  
 جزونه الصدق راست گفتن و راست كردانيدن وعده  
 اصدق راست گوى تو مرد صادق الوعد راست كننده وعده  
 الصادق راست گوى فان لم تفعلوا الا نكنيد ولن تفعلوا و هرگز كنيد  
 الوعد والخطب هيزم المجرسك الاجار والمجاره **جمع** الاعداد  
 ساختن اعدت ساخته شده است التنبه مزدكان داد  
 بشو مزدكاني ده تو مرد العمل كار كردن عملوا كردند الصالحات  
 كارها نيك الصالحه نيكى جيات يستانها الحنة هست المجرى  
 رفتن مجرى مى رود من تحتهاى من تحت اشجارها در زير درختهاى  
 آن الشجر و رخت الهجرى الانهار **جمع** وانوابه واوردند ايشانرا

مبني

مردان توصل كه پيوندند الحاسرون زبان كاردان خسرو زبان كار  
 شد مردى بخسرو زبان كار شود الحسرون زبان كار شدن كيف چگونه  
 انوائنا مردگان جمع ميت الاحياء زنده كردانيدن اجيت زنده  
 كرد انهم احيى زنده كردايم الامانة پيمانيدن ميت پيمانيدن اليه بياورد  
 الرجوع و اگر دانيدن ترجعون و امي كردانيدن شمارا جيعا هزم اسوى  
 بس قصد كرد التوبة راست كردن فتوبين بياوريد آسمانها را  
 سبع سموات هفت آسمان الملايكه فرشتگان جمع ملك السفك خون  
 ريختن سيفك الدماء بريزد خونها التسبيح خدايها بك ياد كردن  
 او هر چه بياستج مجده التسبيح مى كنيم يستائش تو التقدير را كردن  
 و بياكى صفت كردن تقدس ملك بياكى صفت مى كنيم ترا التعليم نو اكسى  
 امون كل عهد كاهنه آن عرض عرضه كرد مردى يعرض عرضا  
 عرضنا عرضه كرديم ما الانباء خبر دادن انبوتى خبر دهيد مرا  
 ذاهذا اين مردان و هذان اين دو مرد سبحانك پاكى دورى

الزجر

مشتابهم مانده الروح والروح ذنباى مطهره باك گردانيد  
 التظهير باك گردانيدن خلد جاويد شد بخلد جاويد شود الخلق  
 جاويد شدن خالد بن جاويد شود كان الاستحياء شرم داشتن  
 وزنده بگذراشتن لايسخى شرم ندارد الضرب زدن و رفتن  
 و بديد كردن ان يضرب مثلا كه بيداكند مثلى يعوضه بشده  
 فافوقها الخ كم اذاشت الحقد دست و راست و سزاوار ماذا جيز  
 اراد خواست مراد الارادة خواستن يصل الى راه كردانيدن الاصلاح  
 نى راه كردانيدن الكثير بسيار و ما يصل به و ندى راه كردانيد  
 العاسقين بيرون ايندگان از فومان خدای عز وجل جمع فاسق  
 النقص شكستن عهد و تاپ باز دادن ريمان من بعد از بيس  
 ميناقه استوار شدن آن القطع بریدن قطعت برديم من  
 الامر فرمودن مديفرماي تو مرد لا نامر فرماي تو مرد  
 الوصل يوصلين وصل بپيوستن يصل بپيوندن مردى يصل بپيوندن نو

از عيب تراست الحكيم درست كار و درست گفتار الحكما **جمع** الابداء  
 آشكارا كردن بدون آشكارا مى كنيد شماكم را نپوشيد بكنم لقمنا  
 مسجد سبز زمين نهاد مردى مسجد سجودا آيا رس باز رفت  
 آيا رس باز زد مردى الاستبكار كردن كشي كردن استكر كردن  
 كشي كرد مردى سكن آرام گرفت مردى سكن آرام گيرد اسكن  
 آرام گير تو مرد لا تسكن آرام مگير تو مرد الاكل خوردن كل بخورد  
 تو مرد حيث هر جا شيتما خواهد شهادت و شرفى نزد يك جبرى  
 شد يقرب نزد يك جبرى شود القربان نزد يك جبرى شدن  
 لا قربا نزد يك مشويد شهادت و كس الشجره درخت بگردخت  
 الانزال بلغز ايندك الرجوع و اگر دانيدن ترجعون و امي كردانيد  
 شمارا خلق بيا نريد خلقا هي آن زن ها ايشان دوزن هفت  
 آن گروهى زنان هبطت و آمد و فرود آورد هبط هبوطا العدو  
 دشمن الاستعداد آرام گرفتن سقر جاى آرام رعدا فلج رعد بسيار

ففت شد مردی بر غداً متاعاً بخورداری الظالمون ستمکاران  
جمع ظالم تلقی فرا گرفت مردی تلقی فرا گیرد تلقی فرا گزینی کلمات  
سخنهای جمع کلمه تاب علیه توبه داد او را توبه علیه توبه دهد او را التوبه  
توبه کردن و توبه دادن التوب توبه ده ده و توبه کنند و تبع پس  
روی کرد مردی تبع پس روی کنند تبعه پس روی کرد  
خاف بر رسید بخاف بر رسید الخوف ترسیدن خزن اندوختن شد مردی  
خزن اندوختن شود الخزن اندوختن شدن اصحاب التاراهل  
دو رخ یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب الذکر والذکر یاد کردن  
الایام و فاکردن او فوا و فاکند بهمدی بیان من الرهبة والرهب  
ترسیدن رهب ترسید مردی و ابای فادهبون از من ترسیدند  
الصدق بر است کوی داشتن الاول پیشین التمن بها و ابای و اقوت  
از من حذر کنند لبس پوشیده کرد لبس لبس لبس الایام داد  
وارکعوا ای صلوات نماز کنند البریکوی کردن و بدر رفتن طاعت

توبه نشان  
علامت جمع

توبه نشان  
علامت جمع

توبه

بکرت پذیرفت و نیکویی کردم آبر نیکویی گفتم العلم دانایان کلام  
جمله آن الیه بد و سوسین بیا فرید آسمانها الینا ما راع و امک با تو  
نسی فراموش کرد مردی نسی فراموش کند النسیان فراموش کردن  
تلخی بخاند مردی بتلوی بخاند التلوة خواندن تلون می خوانند  
شمار دان عقل در یافت مردی و خردمند شد بعقل عقلا الصبر  
شکیبایی کردن اصبر و اشکیبایی کنند صبر شکیبایی کرد مردی  
بصبر شکیبایی کند صبر ناشکیبایی کردیم مالبکیه ای ثقیله کراشت  
الاکرا الحاشع ترسکار الظن گمان بودن و یقین دانستن یقوتون  
یقین می دانند من الظالمین از ستمکاران عنها اذان عنی از من  
عنا از ما عتد از تو مرد بعصم برخی از شما بایاتنا بنشانهای ما  
الاید نشان الملافاة کسی را دیدن و بجیزی رسیدن التفضیل فضل  
نهادن الجزاء با داشت دادن و بکار دادن وی نیاز کردن قبل فرا  
بدر رفت مردی بقبل فرا بدر شد شفاعه شفاعة الصبر باوری کردن

علامت جمع  
علامت جمع

الصاعة آوازی سخت ثم بفنکام زنده کردانیدم شمارا البیت زنده  
کردانیدن و بر الیجن الظلیل سایه وان کردانیدن ظلالا سایه و ات  
کردیم ما الغام مع که آفاق را پوشد المن ترکیب السلوی سمانه  
الصدق راست گفتن و راست کردانیدن وعده اصدق راست کوی  
تومرد الطیب پاک و حلال الطیبات حلالها القریه دیند القری جمع  
حطه ای خط عتاذ نوبنا یعنی فزونه کناهات ما ازنا الخطر و القدر  
الذنب و الخطیة کناه الذنوب و الخطایا جمع حتی تا الذکر را آمدن  
ادخل رای تومرد الباب در القفوان و المغفرة آمرزیدن  
تغفر بیا مرزیم ما الاحسان نیکویی کردن المحسن نیکوکار التبدیل  
بدل کردن فمن بدله هر که بدله کند انما الرجز عذاب الفسوق  
بیرون آمدن از فرمان خدای عز وجل الاستسقاء آب خواستن استسقی  
اب خواست مردی بعضا که بعضای نوال العمی جوب عصا العمی جمع  
الابجار شماریده شدن فابجرت شماریده شد اثنتی عشره عیثا

علامت جمع  
علامت جمع

نصیر نصیرا عدل بدلی البخیر بزهانیدن من آل فرعون اذا اتباع  
فرعون التتوم رنج و خواری نمودن و سوسونکم می چشاند شمارا سوس  
العذاب سختی عذاب الذبح کشتن بخون می کشند انما کم بسعاب  
شمارا و یسجوز شمارا و زنده می کردانند زنان شمارا البلاء مکر و رسانیدن  
وفت دادن و انمودن الاتجا بزهانیدن الاعراق غرقه کردن  
او بعون من المواعده وعده کردن کسی را الربیع لیلة جهل شب الاتحاد  
کردن العجل کوساله العفو فراموش کردن از کسی الفرقان کنایه  
جدالکننده میان حق و باطل الباری آفریننده خیر بهر تجربه معاینه  
الذریه دیدن رای بدید مردی نری بینیم ما ره بین تومرد  
ریا بینید شمارا و مردد رو بینید شمارا و می مردان ری بین  
توزن ریابینید شمارا و وزن وزن بینید شمارا و می زنان الظم ستم  
کردن القتل کشتن ذلکم آن که در آنجا نزدیک نظر بنکد نیست  
نظرا بنکر نیستند و مردد نظر و انکر نیستند گروهی مردان

توبه  
علامت

الصاعة

دوازده چشمه قد بدستی آتاپس مردی مشربهم جای آب خوردن  
 ایشان الشرب آشامیدن شرب یا شامید مردی شرب یا شامید  
 لا اعتوا فسادا کلیند عتی فساد کرد مردی یعنی عتی علی طعام واحد  
 بر یک طعام الدعاء خواندن دعا بخواند دعا دعاء الایات بر زبانند  
 ثبت الارض برویاند زمین البقل تره القاء خیار القوم والحظه کندی  
 النوم سیر العدم مرد و البصل بیان الاستبدال بدل کردن و بدل کردن  
 او فی جنسین تر المصیر شهر سالتم خواستید شما مردان السؤال والمسئلة  
 خواستن و پرسیدن و ضربت علیهم الدالة والمذلة خوار شدن المسکنة  
 در ویشی بام بازگشت بوم باز کرد و بتو بائی برداری کنایه من بام  
 بامد برداشت کنایه او را البقی آه کسند از خدای عزوجل الانبیاء  
 والنبیون جمع عصی از فانی کرد بعضی عصیا ناصفا نافی  
 کردند ایشان الاعتداء از حد و گذشتن و بیاد کردن هاد جود  
 شد مردی یهود هود و هیاده هدا نا توبه کردیم ما النصاری

الدالة والمذلة

نمایان

تسلیان جمع نصاری الصابیون از دینی بدینی شوند کان صبا از دین  
 بدینی شد یصلوا الصالح بنک مرد الاجرمزد المیناف بیان و عهد  
 و رفعا برداشتم ما الوق برداشتن برقع بردارد فقه زور او مرد  
 فوقک زبر تو مرد الطور والجبل کوه بقوه یجد وجهه التولی برگشتن  
 تولیم برگشتید شما لا تزلوا بر مکرد بد شما لولا انکرا الفضل فضل کردن  
 و افزون شدن الرحم والرحمة بخشودن ولقد بدستی التبت سنبه  
 فقه بوزیرها خاسین دوران از تحت خدای الخنوع و در کردن و دور  
 شدن احسوا دور شودید شما مردان کمالا عبرتی بین بدیها پیش آن  
 خلفا پس آن موعظه بنداد فی الذبح کلا بریدن آن تذبحوا که بکشند  
 البقرة ماده گا و الهز افسوس داشتن الجاهل نادان جاهل نادان شده  
 مردی بجهل جهلا وجها القیین پیدا کنند التبین پیدا کردن ماهی جیست  
 آن الفارض بیره گا و البکر جوانه عوان میانه ندید و نه جوان بین  
 میان منی و بینک میان من و تو الفعل کردن فافعلوا بکشند ما تو مرو ت

بحون

آنجی می نمایند شمارا مالونها جیست رنگ آن اللون رنگ صفرا زرد  
 فاقع زردی زرد السور شاد کردن سر الناظرین شاد گذرینند کانرا  
 البقر کا و نام جنس است الذلول رام کردن ایند الاماره شورا بند  
 زمین و برالکفن کرد السقی ب دادن الحوث کشت کاریدن التسليم  
 سلامت دادن و سلام کردن مسلمة سلامت داده از هر چهها لا شیة فیها  
 نیست در و نشانی خلاف رنگ همرنگ آن کنوز جیست بالحو امدی بحق  
 الجحی اندر جی بیا تو مرد فا دارا تم خلاف کردید شما اللدا و بایکد بکد  
 خلاف کردن کذلک همچنین الحوی مرد کان بر یکم فلانما بد شمارا فست  
 سخت دل شد القسوة والقساوة سخت دل شدن او اشد یا سخت تر  
 يتجر روان شود آب التجر روان شدن و شقوق شکافته شود یخرج بیرون  
 اید الخرج بیرون آمدن الشقوق شکافته شدن الحشیه ترسیدن  
 خشی بر رسید مردی بخشی بر رسید خشیته ترسید فی العقلة والفعول  
 غافل شدن عما از انچه انفعول ای طعی می کنند طعی طعی کرد مردی

لا

یطع طعاما الغریق کوه سمع بشود مردی یسمع سمعا و سمعا الکلام سخن  
 تحرفونه می گردانند انما التحریف بگردانیدن سخن التحریف حدیث  
 کردن اتحد تو فهم ای حدیث می کنند ایشاننا فح الله بکشا و خدای  
 یفح فیما یحاکمنا حجت گوید باشما الحاجة والحاج بالکسی حجت  
 آوردن بیرون بهان می کنند الاسرار بهان کردن العلانية آشکارا  
 کردن بعلنون آشکارا می کنند الاعلان آشکارا کردن امیون  
 ناپیستدگان جمع امی الامانی دروغ و افواهم نهاده جمع امیته  
 وان هم و پیستند ایشان الابطون مکرگان برندگان وید وای  
 یکتون می نویسند کتب بنویشت مردی یکتب بنویسد مردی الکتابه  
 نبیشتن باید هم بدستهای خویش الید دست البشروا کو تا بخور نه  
 یکسیر کسب می کنند الکسب کسب کردن ان تمسنا بنسبا قد مارا  
 المتسیرون ایامار روزها معدده شمردن العد شمردن فلن  
 خلف الله وعده هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را بلی اری السیئة

۱۲

بدی البیئات **جمع** الوالدان مادر و پدر دوی القری خویشان  
 البتانی بی بدیان جمع بنیم المساکین بی جارکان جمع مسکین حسنا بنوی  
 معوضون روی بگردانندگان الاعراض روی بگردانندگان الاستفان  
 دما و هم میزید خونا خیش از الدم خون من دیار کم از سیاها شها  
 وافریم افکاره ادید شها شهاد کواهی داد بشهد کواهی دهد شهاد کواهی  
 داد بی تظاهر و نه هم بشت می شود التظاهر هم بشت شد  
 الایم بزه العدو ان یسلو کردن اساری و اسری اسیران الاسیر  
 دست گیر نفذ و هم و نفاد و هم بانی خرید شها ایشان المفاضة و الفداء  
 کسی از اسیری باز خریدن محرم حرام کرده التحريم حرام کردن  
 الحزی رسوا شدن حزی رسوا شدن مردی حیوة الدینا زندگانی  
 دنیا بدین و ن باز کرد انما ایشان الدین باز کرد اندین و دنیا باز  
 کرد ایم ما ارد باز کرد ایم من فلا یخفف سبک نکند قفینا از بی چیزی  
 فراداشتم ما الثقیة چیزی از بی چیزی فراداشتن الرسول و المرسل

بجای

بنام الرسول و المرسلون **جمع** البیئات حجتها روشن جمع بینه آیدنا ه  
 تقویت کردیم ما اورا التابید تقویت کردن بروج القدس بحیریل علیه السلام  
 بجا که آمد بشها الانوی دوست ندارد زنی هوی دوست داشت مردی  
 هوی دوست داشتنی خلف در غلافها الاعلاف در غلاف نهادن  
 بل نه و لعلهم بغیرین کرد بریشان اللعن بغیرین کردن لما انکاه بشفقون  
 نصرت می خواستند الاستفتاح نصر خواستن عروفا بشنا خند عروفا  
 بشناخت مردی بعرف بشنا سید معرفه بشنا ختمی بیسیا بر است  
 آخ بیس الرجل انت بد مردی تو البقی حسد کردن عبادت بدگاران  
 او مبین خوار کننده الاها نه خوار کردن با و راه باخ جزا از انت  
 لم جل انبیاء الله بیغامبران خدای الاستجاب بیا بختن و اشربوا فی  
 قلوبهم لعل بیا بختند در دلهای ایشان دوستی کوساله خالصه و بره  
 فتمنوا اذن و خواهد الفتی اذن خواستن ولن یموت و آرزو خواهند  
 آنرا ابداه مرکز التقدیم فرابیش کردن و فرابیش شدن و تمت

۱۴  
 انکذ التفریق بیا بی افکذوف المردود الفکر که بد بصدیق بگزیند کند  
 ما بصرهم آخ کرد رساند ایشان را و لا یفهم و سود نکند ایشان را  
 المفع سود کردن ماله نیست او را من خلاق هم نصیبی شروا بخردند  
 شری بخرد مردی بشری شتر و شری الموثبة و الثواب با داشت  
 دادن با عتبا کوش فرامادار لوکا نوا بعلیون اگر بداشتندی المراءات  
 کوش فراداشتن انظر تا بنگر به باؤلا المشرکین و نه انبار از بدگان  
 بخدای تعالی محض خاص می کند الاختصاص و الخصوص خاص کردن  
 ذوالفضل العظیم خداوند فضل بزرگ مانسج آخ منسوخ کنیم ما او ننسج  
 یا بزرگ آن فرما بهم لا نسج فراموش کردن و بزرگ چیزی فرمودن  
 تارت بجز آرم بهتر الوالی دوست و بار البصیر بار آفرید و  
 بای خواهد شما من بتبدل و هر که بدل کرد دسوار التبدیل راستی  
 راه گفتا لا فان الحسد بد خواستن التبین بیا بختن و هو بد باشند  
 و در ندادن بینه هو بد باشند فاصحوا جرم فرالاز بد صفی جرم فراد

فرابیش کردن زنی و لحد بتم هیا بنده بیای نوا ایشان را وجد بیافت مرد  
 بجه وجود او و جانا اخرص حریص تر خرص حریصی کرد مردی  
 بحرص حریصی بزیست مردی بحتی حیوة اشروا بنا ز او زدند  
 ایشان با خدای و آرزو کرد مردی بکوت و آرزو کرد آرزو کردم  
 اخدم یکی از ایشان لو بجز اگر زندگانی دهد او را الترحمة دور  
 کردن البصیر بینا الاذن دستوری دادن المبشری مزدگانی عاهدوا  
 بیان کردند المعاهدت بیان کردن با کسی بید بیداخت بینه بند  
 و آرزو ظهور هم پس بشتهای ایشان الظهر بشت کا نفر کویی که ایشان  
 و اتباع او بی روی کرد بد الملك و المملكة بادشاهی علی ملک سلیمان  
 محجوری یعنی در روزگار بادشاهی او السرحا دوی کردن ببحر جادوی  
 کند با بل نام جاه است و هاروت و ماروت دو فرشته است در  
 جاه با بل او بختند و ما بعتان و در نیاموزند من احدیهم کسی را الفتنة  
 آزمایش فتنه کردن می بیاوزند المقلم در مویخته ما بفرق آخ جدا

الکذ

مردا بجهود او گذاشت بصفه صفایاتی بامره ارد کار خویش اما بتم آرد و های ایشان  
 ها تو برهانیم بپارید بجهای شما البرهان حجت البراهین **جمع** الاسلام  
 مسلمان شدن و خدایان گذاشتن و فدا کسی سبوزن و کردن نهادن  
 و من اسلم هر که کردن بتم و من اسلم و حجه الله هر که و بزه کند دین  
 خویش را از بهر خدا نیست حکم حکم کرد حکم حکم مختلفون  
 باید بگر خلاف کند اختلاف باید بگر خلاف کردن و بزد بگر کسی  
 آمد و شد کردن و بهم در شدن و من اظلم و گریست ستم کار سر  
 من از آن کس منع باز داشت بمنع متعاضداً خدا الله مسجدها ک  
 خدای تعالی المسجد مرکب المساجد **جمع** شعی بشتافت بیعی سعیا  
 الخراب ویران شدن خراب ویران شد بخراب خرابا مالک لکم فسزد  
 ایشانرا المشرق الخرابه الخرابه الخرابه الخرابه الخرابه الخرابه  
 هر گاه تو توار و مزار کند بالتولیه ز و مزار کرد اندر ختم آنجا وجه الله بقبله  
 خدا الوجه روی الوجه **جمع** الواسع فلاح رحمت الوالد فرزند

الاولاد

الاولاد **جمع** القات فرماں بردار البدع نوافرینده قضی حکم کرد  
 و بکار و کار حکم کرد و تمام کرد بقضی قضاء و قضی علیه بکشتن او را  
 الامر کار الاحور **جمع** لولا جراته بختنا نحن کوبیده باما التکلم سخن  
 گفتن یا کسی ارسلناک فرستادیم ما را ارسلناک فرستادن المبتدع والبشیر  
 بزرده و دهنده المبتدع والبشیر **جمع** الحجج و زخ رضی خشنود  
 شد بر رضی رضاء و رضی و لن رضی عنک اليهود و راضی فستوند از تو  
 جود ان الملة کیش و لن ابتعت و اگر هر یک بپس روی کنی تو اهو اهم  
 مرادها ایشان الهوی مراد حق تلا و تدری خاندن او با بلی  
 بپار خود بپلی ابتلاء اثبت تمام کرد آن کلمات را الامام تمام کرد  
 و لایم تا تمام کنم الامام پیش رود و دین و پیش نماز الذریه منله  
 آدمی الذریات والذرائی **جمع** نال بیاف مردی بنال نیلایه  
 نلت بیافتم من البيت خانه البیوت **جمع** مثابه باز کشتن  
 ثابت باز کشتن یغوب تو با الامن این شدن مقام ابرهیم

الامر کار الاحور جمع لولا جراته بختنا نحن کوبیده باما التکلم سخن گفتن یا کسی ارسلناک فرستادیم ما را ارسلناک فرستادن المبتدع والبشیر بزرده و دهنده المبتدع والبشیر جمع الحجج و زخ رضی خشنود شد بر رضی رضاء و رضی و لن رضی عنک اليهود و راضی فستوند از تو جود ان الملة کیش و لن ابتعت و اگر هر یک بپس روی کنی تو اهو اهم مرادها ایشان الهوی مراد حق تلا و تدری خاندن او با بلی بپار خود بپلی ابتلاء اثبت تمام کرد آن کلمات را الامام تمام کرد و لایم تا تمام کنم الامام پیش رود و دین و پیش نماز الذریه منله آدمی الذریات والذرائی جمع نال بیاف مردی بنال نیلایه نلت بیافتم من البيت خانه البیوت جمع مثابه باز کشتن ثابت باز کشتن یغوب تو با الامن این شدن مقام ابرهیم

سکنت نشان پای ابرهیم را بخواست المصلی نمازگاه عهدنا فرمودیم  
 ما العهد فرمودن و وصیت کردن الطایف کرد در لقه طاف کرد  
 در آمد بطوف طوفا و طوفا علف می شد بعلف علوفا فهو عاکف  
 للطایفین کرد در بندگان را و القامین مقیم شوند کاف الزکع  
 بشتخم کنند کاف جمع را کع السجود سر بر زمین نهند کاف جمع  
 ساجده المبلد سنها البلاد **جمع** امنا این متعیه بخورداری هم  
 او را التمتع بخورداری دادن اضطره بخاره کرد الم او را الاضططره  
 بخاره کرد ایندن فن اضطرین هر گاه بخاره کرد انند المصیر  
 جای باز کشتن القاعد بنیادها جمع قاعده القبله فراید بر رفتن  
 السمع شنوا الامه کرده مسلمه کردن نهاده الاراء والآراء فرامودن  
 ارنا فرمای ما را المناسک جایگاه عبادت و قربان جمع مشک و  
 بزرگیم و پاک گردانند ایشان را التذکیر زکوة مال بدادن و بستان  
 و پاک گردانیدن و باعث بتم و بفرست در میان ایشان الحله سخن

الاولاد

درست العزیز انجند و بی عشا رغب عنه رغب کرد دلند از وی رغب  
 و رغب کرد در وی رغب رغبه و رغبه و رغبه و رغبه و رغبه و رغبه  
 ای و ما رغب عنها و رغب نکرد اند از آن سقه یادان شد مردی سقه  
 سقاها و سقاها الامن سقه نفسه هر کسی له نادان شد درین خویش  
 الاضططره بر کزیدن التوضیة فرمودن و وصیت کردن بپند بران  
 خویش را یا بای ای بسکان من یا بای ای بسکر من حضر حاضر شد  
 حضر حضورا فاقعدون جد بر سینه شما الله ایاک خدای بدران  
 تو الان بدر الحیف پاک کشته از فلان باطل الاضططره فرزدان  
 یعقوب علیه السلام جمع سبط الشقاق و المساقه باید بگر خلاف  
 کردن مسکینکم الله زود بود که لغایت کند ایشان خدای التوحید  
 یکی گفتن محصور ای موحّد و یکی گویند کان الخاجونا ای حجت اعظم دانند  
 گویند شما بامام سقوا السقها زود بود که گویند بی خردان ما و لیسهم  
 جبر گردانند ایشان القبله قبله فوکه و جهه پس فاک روی خویش

الاولاد



کفین زود و آتش بکریه از یاد تو شوی برهنه زاری فاد ا  
افتم بوند با تو بازگردد الا فاضله با تو می بازگشتن اینضا با تو که  
بازگردد الا شفا نامزدش خواستی و استغفر و الله امرش خارج  
از خطا الحسنة بگوید الحسنات جمع سبوع الجبابر زود شماره  
الحاسنة و الجبابر شمار کردن با کسی الحقیق و العرفات اتجا که کند  
المشور الحرام اتجا که از امر و نه خواند الوفاة نکر داشتن و بی  
نکر داشت مردی بی نکر دارد نکر دارد تو مرد و بی نکر دارد  
شمار و مرد تواند دارد شمار و بی مردان بی نکر در وزن بی  
نکر دارد شمار و بی نکر دارد شمار و بی زنان و اذکر و الله یاد کند  
خدا بی ایام نکر و ذات در روزهای شمرده و آن سه روز بود بیه  
عید یا نمی که آن ایام التشریق خانه الحبيب و الخط و الخط و الخلاق  
و الدوب هر و بی نکر در شب شب الخلق و شفا و بی نکر در  
باز بی استند التخراب بی استادن المشور الحسنة و کرد کردن

توضیحات

مطابق

خوشن بر اینکند شمار او کرد گندم می چشاید که هست لاجوش آید مرا  
 او غایب خوش آمدن ایشان را گواه کردن و حاضر کردن بشهد الله گواه  
 می کند خدا باین احوال تحت صورت قوم که قوی تحت افعال که عاقل  
 بودن و التسلط و زوال العز و تحت جاهلیت حسنه بسنده است  
 او را جنت و سقر و قتل و الهوان و الهطه و دوزخ العود باز گشتن  
 حاد باز گشت یعوذ عود الماء باز گشت طبعی الماء بد فاد کمال  
 است المصداق خسوفی فی السلم و یسلمانی کافه فاد فان رلقتم  
 بس الی بجزید شما الذلک بجزیدن حل هست بظنون حرمی دارند  
 الظلمه سایه بان الظلم جمع سلیمیس کلم جند الترتیبی است  
 یخون افسوس می دارند ایشان التخر و التخریه امور است  
 حبیب بداشت مردی بحسب حبیبنا او حبیبنا الذلله و التزلزل بجنابیه  
 بقراینش و بر آن گواه بجنابیه ایشان را با نول لا یسلی الی حبیبه  
 زبانی علی شاید او کوه دشوار داشت کوه کوه ای کوه دشوار

25

10

شربت الکبیر بزرگ الکبیر **ح** الکبیر بزرگ الکبیر **ح**  
 الصفة له داجنه القند و کشن و لا یزالون و عید شایان الاستماع  
 نقاشنی از تمام ارضین مسلمانی بر کشن یعنی بزرگ و هر که بر کرد  
 جسط باطل شد بچط حیوطا عاجل و از کفر بدیده اند ندان بای دین  
 حایه واکار را کرد ندان حایه و الجهاد کسی کار را کردن رجا  
 اعید داشت بجوار جهاد الحزمی **ح** المیز قار المنقعه سود  
 المایع **ح** العوزیادی مال القند در اندیشیدن الحاطة کسی  
 آمیختن الاعنان در کادی فکندن کسی را که از آن خواند بیرون آمدن  
 لا عتلم درد شجاری افکندن شمارا التک و التکاح زن کردن و شوی  
 کردن و جاح کردن لا التکاح سردان دادن و زن را بشهر دادن  
 و التکاح و زن مدهید و التکاح و زن مکتبه القند بدین رفتن  
 و باید آوردن الحقیق و المیض نامی که زن را خواند اعتراف  
 یکد شدن طبر و طبر باکشد بظن طبر و طهار و حوت کلم کشن

14. 10. 1900

زارها انداختار اقا فخرتم بیاید بکشت زارهای خویشتن ای شیخ  
 یا محمد خواجه ای از علما و از اعاظم علمای زمانه ما یعنی که پیش از مود  
 الجین سوگند ایمان **جمع** الواخذة کسی را بکشتن بکشتن القوم سوگند  
 که بر زبان رودی ضد الایمان الایمان سوگند خوردن از تعزیر چشم داشتن  
 از بده است چهار ماه قاضی بکشتن یعنی قاضی بکشتن قاضی بکشتن  
 القوم در بر کاردی نهادن الطلاق در کاردن زن از بند شوهر الطلاق  
 طلاق دادن ثلثه زمره سبکبازی القوم و القوم و بکشتن بکشتن بکشتن بکشتن  
 الجلیم بر دبار الایمان و حلال نشود الحلال حلال شدن و بیرون  
 آمدن از احرام و واجب شدن عقوبت الذبح زدن از احرام **جمع**  
 البعل شوهر البعول و البعول **جمع** انقی سزاوارتر از بکشتن سزاوارتر  
 از بکشتن **جمع** الذبح بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن  
 بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن یا بکشتن  
 زارها کردن و موی مشابه کردن ایمنه خویشتن یا زارها

22

100

فَلَا تُعَذِّبُهَا وَرَكَدَ رِيَادَانِ التَّارِخِ بِهِمْ بَارَكْتَ السُّعْدَى نَزَلَ كُنْزُ  
الْأَجَلِ نَفَانِ دَادَنِ الْإِجَالِ **جمع** الضَّرَارُ وَالْمَضَارُّ كُنْزُ سَائِدَتِ  
كَيْ رَا عَطَّ بِنْدَادِ وَيُطَّ عَطَّ وَعَطَّ بُوْعَطَّ بِنْدَ دَهْدِ مَرْدِي رَا  
عَطَّ اَزْ سَوِي كَرْدَنِ بَارْدِ اَسْتِ يَعْضَلُ عَضَلًا فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ وَارِثُو  
كَرْدَنِ بَارْدِ مَرْدِي زَانَا التَّوَارِخِ اَزْ بِلْدِ كَرْدَنِ خُشْنُودِ شَدَنِ اَنْ كُ  
وَاطْرِبَاكُ تَرَا اِلْوَضَاعُ سِنْدُ دَادَنِ الْحَوْلِ وَالسَّنَةِ وَالْعَامِ وَالْحِجْ سَالِ  
الْأَحْلِلِ وَالسَّنُونِ وَالْأَعْوَامِ وَالْحِجْ **جمع** الرِّضَاعَةُ وَالرُّضْعُ سِنْدُ  
خُزْدَنِ وَالْمَاضِي رُضِعَ وَرُضِعَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ وَبَرْدِ رَا بُوْد  
وَلَدُ بَرْدِ مَرْدِي بِلْدِ وَلَادَةُ الْكِتْمَةِ جَانِبِ بُوَيْشَتِ فِي التَّحْلِيفِ  
وَرِخَاسَتَنِ جِيْرِي اَزْ كَسِي كَلِ اَوْرَا اَزَانِ رِجِي بَاشَتِ الْوُسْعُ طَاوَتْ  
لَا نَضَاتُ بَايِدِ كَلِ كَرْدَنِ نَرَسَانَدَنِ زِي رَا وَرِثَ مِيرَاثِ يَاوَتْ بَرِثَ  
وَرَاثَةُ الْوَارِثِ مِيرَاثِ بَاوَنْدِه الْفَضَالِ نَحْوِ اَزْ سِيْرَا كَرْدَنِ الشَّارُورِ  
بَايِدِ كَرْدَنِ سُوْرَتِ كَرْدَنِ الْاِسْتِصْلَاحِ سِنْدُ دَهْدِه جِسْتَنِ سَلَمِ

الرجوع  
لنفسه

بمرد

فَاَسْبَدَ يُسَلِّمُ سَلَامًا التَّوْفِي جَانِ بَرْدِ اَسْتَنِ وَتَامَ فَرَا شَدَنِ بُوَيْشَتِ  
جَانِ بَسَانَدِ اِسْتَانَا بُوَيْشَتِ كَلِمَ جَانِ بَرْدِ دَارِ شَارَا يَدُ دَسْتِ بَرْدِ  
بِلْدَانِ يَدُ رُونِ دَرْدِ شَدَنِ بِلْدَانِ تَوَسُّعِ دَرْدِ اَزْ رَا الْخِيَرَا كَاهِ اَنْ هِ  
جِيْرَا التَّغْرِيبِ بَحْنِ سَرِ بَسَانَدَنِ الْخَطْبَةِ زِي جَوَاسْتَنِ الْاَكْبَانِ  
بِهَانِ دَاسْتَنِ اِسْتِرَا زِ اَلْاَسْرَارِ **جمع** لَا تَوَاعِدُوهُنَّ وَعِدَهُ مَلِكِيْنَدِ  
زَانَا اِسْرَافِي جَمَاعِ عَقْدُهُ النِّكَاحِ اِسْتَنِ لِحَاحِ حَتَّى يَنْبَغِ الْكُتَابُ اَجَلُهُ  
بَعْنِ بَا بِلْدَانِ عِدَّةِ الْفَرْصِ بَدِيدِ كَرْدَنِ مِتَّوْفُوهُنَّ مَعْدِه دَهْدِ اَنْ  
زَانَا الْحَوْسُ نَوَاطِرُ الْمُخْتَرِ دَرِ بِيْشِ الْعُدَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْمَعْدَانِ اَفَادَهُ  
الْاَقْدَارُ وَالْمَقَادِيرُ **جمع** الْيَقْظُ بِنْدِ الْاَضْفَانِ **جمع** يَغْفُوْنَ  
دَسْتِ بَرْدَانِ زَانِ اَلَا شَتَا وَمَلْدَارِ بَا الْعُقْلُ تَفَضَّلَ كَرْدَنِ الْحَافِظَةِ  
تَكَلِّمَ بَارِ بُوْدَنِ رَجِيْرِي الْوَسْطَى مَيَا لِكُنِ رَا جَا بِيَا دَا كَانِ **جمع** رَا جَلِ  
زَكَاةً سَوَارِ **جمع** رَا كَلِ اَلْمُتْرَايِ شَكْرَتِي بَا الْوَلُوفِ هَزَارَانِ **جمع**  
الْفَرْصُ دِي الْوَدْعِ كَيْسَتْ اَلْكَيْسِ الْاِنْقَاصُ اَمِ دَادَنِ الْفَرْصِ **جمع**

٤١

بمرد

الْمَضَاعِفُ اَفْزَوْنَ كَرْدَنِ اَضْعَافًا اَفْزَوْنَهَا **جمع** ضَعْفُ الْقَبْضِ تَكَلِّفُ  
كَرْدَنِ وَبِنَجْمِهِ اَفْزَوْنَ بَسْطِ رُوْزِي فَرَاخِ كَرْدَنِ بَسْطِ بَسْطِ الْمَلَّةِ  
وَالْطَّرِيقَةِ كَرْدِي بَرَزْ كَوَارِثِ الطَّرِيقِ **جمع** طَلَاوَتْ تَامَ مَلِكِي اَسْتِ  
دَرِ بِي اِسْرَائِيلَ وَبَسَّعَ فَرَاخِ فَرَا سِيْدِ بَسَّعَ سَعَةً هُوَ وَاَسْعَ بَسْطَةً زِيَادَتِي  
اَلْجَنَّةِ وَالْجَسَدِ وَالْبَدَنِ اَلْاَجْسَادُ وَالْاَبْدَانُ **جمع** اَلْاَبْوَتْ صَدَقَتْ  
بُوْدِه اَسْتِ دَرِ بِي اِسْرَائِيلَ دَرِ وَصُورَتِ بِيْعَالِيْلَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلِ حَتِ  
تَعَالَى بَا دَمِ فَرَسَانَدِه بُوْدِ اَلْاَسْكِنَةِ اَنَامِ الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ لِفَكْرِ الْجَنَّةِ وَ  
الْجَنَّةِ **جمع** كَلِمَ بَحْرُ دَرِ بَطْنِ طَعْنِ وَطَعْنِ الْاَعْتِنَاتِ اَبِ دَسْتِ بَرْدِ  
وَحُورَدِي بِلْفَهْلِيْزِ بَرِ كَرْدَنِ عَرَفَةُ كَلِ كَفِ اَبِ عَرَفَةُ بِلْا بَرْدِ اَسْتَنِ  
الْجَاوَزَةُ بِلْدَشْتَنِ اَنْجِيْرِي جَالَوَتْ تَامَ مَلِكِي اَسْتِ كَاوَرِ الْمَلَّةِ وَالْقِيَّةِ  
وَالْمَرْوَةِ وَالرَّقِطِ وَالْبَشِيعَةِ وَالْبَشْرِ ذَمُّهُ اَلْاَتْفَرُ وَالْبَقَرُ كَرْدِه  
غَلَبَ غَلَبَهُ كَرْدَنِ غَلَبَ غَلَبَهُ وَغَلَبَ رَزْمِيْرُونَ اَمْدَ بَعَزَ بَرُورُ الْاَفْرَاحِ  
رِجْمَتِ اَلنَّبِيْتِ بَرِ حَايِ بَدَاشْتَنِ الْقُدَمِ بِيْشِ اَلْاَهْلَامِ **جمع** اَلْهَزَمُ

الحيات

بمرد

شَكْسَتَنِ اَشْكُرُ الدُّعَى بَارْدِ اَسْتَنِ وَفَرَا دَادَنِ وَبَسُوْحَتَنِ الْاَقْبَالِ بَا بِلْدَانِ  
كَانَ اَزْ كَرْدَنِ اَلْبَحْرِ حَرِيْدَنِ وَوَرِثَتَنِ لِقَاءَهُ دَوَسْتِي اَلْحَيُّ زَانَهُ جَسَدِ  
الْقِيَوْمِ وَالْقِيَامِ وَالْقِيَمِ بَايِدِه اَلْبَسَّةُ خَابِ سَبَكِ الْقَوْمِ حَقَّتْ بَا مَحْفَتِ  
يَسَامُ بَحْسِيْدِ لَشْتِ جَحْمَتِ مَنِ الْكُرْسِيِّ كَرْدِي وَكُوَيْنَدِ كَرْدِي بَعْنِ عِلْمِ وَكُوَيْنَدِ  
سُلْطَنَتِ بَادِشَاهِي اَلْاَوَادِ بَرِخِ اَوْرَدِ بُوْدِ اَوْرَا بَا دَةُ حَفِظَ خَاهِ اَسْتِ  
مَرْدِي اَيَا دَرْدِ مَحْفَظَ حَفْظِ الْعِلْمِ وَالْعَالِي وَالْمُتَعَالِي بَرَزْ كَوَارِ اَلْاَكْرَاهِ  
بِسْمِ بَرِ كَارِي دَاسْتَنِ عَوِي بِي رَاهِ شَدَنِ بَعَزِي اِيْجَاوِيْزِ وَحَيَا هُوْعَاوِ  
وَالْحِجْ عَاوُونَ رَعَوَاةَ الْحَبِّ وَالطَّاعُوْتِ هَرِ جِهَ بَرِ سَتَنَدِ بَحْرِ اَلْاَسْتِ  
تَعَالَى اَلْاِسْتِمْسَالِ دَسْتِ وَرَجِيْرِي زِي دَنِ الْعَرُوَّةِ كُوْشَتِ بِالْعَرُوَّةِ  
الْوَلَقِ اَصْلًا اَسْتَوَارَتِ اَلْاِنْقِصَامِ شَكْسَتَنِ شَدَنِ اَلْحَدَايِ الْقَوْرُورِ وَشَرِ  
كُنْدَةُ الْاَنْوَارِ **جمع** اَلْقَبْلِ اَمَّا بَسْمُوتِ سَرِ كَسْتَنِ شَدَنِ بَسْمُوتِ  
سَرِ كَسْتَنِ بَرِ مَرُورِ اَخَاوِيْزِ اَفَادَهُ الْعَرِشِ سَقْفِ خَانَةِ الْعَرُوشِ  
**جمع** رَايَةُ عَامِ صَدَسَالِ اَسْتِ دَرْدِ كَرْدَنِ اَسْتِ اَسْتِ اَلْطَّعَامِ حُورَشِ

٤٢

شكس

الشرب هرجه یا شامند السنه کبودن سال زده شدن الحار خ  
الجور والحق **جمع** العظم استخوان العظام **جمع** الانشاز انجای برداشتن  
کسی را انشاز زنده کرده اندن کسا بپوشانید یکسوا کسوة الاطمان  
بپایانیدن الطار من بزمه الطیر والطیور **جمع** الطيور  
بحسباندن و پاره پاره کردن و روفز کرده اندن جزء پاره الاجز  
**جمع** الحبة دانه الجبوب **جمع** الحبة یک دانه السنبله خوشه کندم  
السبیل **جمع** الاتباع دور ساندن و دور رسیدن و بازرس کردن  
المنش نهادن و عطاء دادن و بریدن البقی بی نیان و بیوا کرا لغت  
**جمع** الانطال باطل کردن الاطالوا باطل کلیند الملمات و الزیارات  
دیدار کسی کار کردن الصفوان سکه سخت و نسوا الواجب بایان  
بزدن قطه التراب خاک التلک سکه سخت و درختان القدره  
نواستن و یغذی بعلی و یغذی بعلی و دست اعتقادی الربوة بالا  
الاکل العطف و الجئی بار درخت الاول والعطوف **جمع** ضعفین

بهره و الطل بان خرم الحلی و الخلی و درخت خرما العنب الکود الاعنات  
**جمع** الیزاد زدن کبودن کبود زده شدن من ضعفه صعبان **جمع** صعبان  
ضعیف الاعصار و اوله جبر الیمم و صد کردن و بنیم کردن بحاله الاختلاف  
و حتمیدن الخیثه بدو بلیه و حرام الاعراض آسان و آراستن و  
عالمه و بنیم کردن من الوعد و العده و عده کردن الحمد سوده  
العقد و توشی نذر بر خویشان واجب کرده نذر نذر النذر نیان  
کردن و بنیای یک چیز است آن الاحده بهان کردن و التسلل کردن  
العقیر و ریش العقول **جمع** التکلیف ترا داشتن جرم از کده کاه و کفایت  
کردن سولند و کاهن کفنی را التوفیه نام بیدان یوف الیک غام  
به هه شارا التعفف نهفت نیازی نمودن و از حرام باز ایستادن  
اللبس البلی **جمع** الهار روز الهه **جمع** البیما نشان فروختن  
و خیار الخاف الحاج کردن السه نهان العلایه اشکارا التباه افروفتن  
اختطایه کردن و تافه عقد کردن التلوف بر کشتن و سلف

و الزمان و التفت **جمع** معنونه و التفت الامن و الامن و الامن  
المن شدن التا و تکرار کردن الامان با من داشتن الامانة والوعد  
و بهاری الامان والوعد **جمع** الحاسبه شمار کردن با کسی التعبیر  
عقاب کردن الاطاعة فرمان برداری کردن الطاعة فرمان برداری  
عقاب کردن و توشی و توشی اجم التلایب کب کردن الاخطا خطا کردن  
الحل و الخیر بار بهر هادن الاصره کلی الطافه توانایی المولی خداوند  
و بهر هم و یار و آزاد کننده و آزاد کرده و هم عهد المولی **مورد**  
**الاعوان** التوزیه کتاب موسی الانجیل کتاب عیسی الزبور  
کتاب داود الانتمام کینه کشیدن خن بوشیده سده خن خن الطیور  
صورت بد بد کردن یصو کل می خار و شمارا الإحلام استوار کردن  
الحکامات الیک کی معنی را محتمل بود پس ام الكتاب اصل کتاب و آخره بکر  
آن متشابهات بهم مانند کان یعنی المعنی بسیار و اختصار بود الرفع  
والرفع و ارفع یشتن التا و یل تفسیر و آنچه معنی بوی کرد و التا و یل

و الزمان و التفت  
معنونه و التفت  
الامن و الامن و الامن

و الزمان و التفت  
معنونه و التفت  
الامن و الامن و الامن

آن بگذشت محقق نیست کرده و جاست محقق محققا کفار بسیار کفران  
کار الزمان یعز و دن بقی باقی ماند بقی بقا و بنویان فادونوا کاه  
استندادن و بناسن و کوش نداداشت باذن اذنا الخرب کارزار  
الخروب **جمع** رؤس امواتهم سرهایه ما لها شمارا المال سرمایه  
و عسیره خداوند شکسته سستی التلایب بیلد بکر و خن بولم التلایب  
وام التلایب **جمع** التلایب نام بدون الحسی نام برده العذل داد  
و راستی محسن جاست یحسنا الإطلا و الإملال املا کردن  
الاستشهاد کواهی خواستن و کواهی دادن و لینه نیم او اخبرها یکی  
ارایشان و وزن ان تهل له تلاموش کند زنی التلکیر یا بار دادن  
و بند دادن نیم سیر برآمد یسائم سائم الصغیر خرد الأصغر  
خرد ترا قسط و اقوم و اصوب راسترا دئی نزد بکتر دئی نزد کم  
تر دئی نزد یکد شد یذود توالا الإتیاب بشک شدن الإدله کرده اندن  
تدبیر و نهایی کرده اند شمارا التلایب بایکد یکسج کردن التلکیر

و عسیره  
خداوند شکسته  
سستی التلایب  
بیلد بکر و خن  
بولم التلایب  
وام التلایب  
جمع التلایب  
نام بدون الحسی  
نام برده العذل  
داد و راستی  
محسن جاست  
یحسنا الإطلا  
و الإملال املا  
کردن

فان علم استوار شدگان در علم الرسوخ استوار شدن الارزاعه  
 كبره ايند الوهب والهبه دادن هبتنا بده ماد الوهاب بخشاه  
 لدن نزد يكه كند نزد يكه كند نزد يكه كند نزد يكه كند  
 الجواد والموعده كاه الاعتراف بار فاشتر وى نياز كرو ايند  
 و بولكر كرو ايند الدباب خفوعادت الالقاء فراهم رسيدن راي  
 العين در چشم ديوار عترة بند كفتى الاعتبار عبرت كفتى و باندشيه  
 ازى جيزى فزاشدن اولوا البصار خدا و نازى بنا بها الشهور  
 آذ و الشهورات جمع المظفار مال يسار الفنا طير جمع المظفره  
 كرو كرده الخيل سواران و اسان الخيل جمع الذهب زر الفضة جمع  
 الشهور بجزا كذا شستن سحر و داخ كرون اشنان الانعام چهار پا  
 جون شتر و كاه و كوسفند النعم بلى الاوب والايب باز كشتن المايب  
 باز كشتن جاء التبييه با كاه ايند انيكم اى با كاه اينم شمار الرضا  
 خشود شدن الاشجار سحرها جمع سحر سحره الله اى بين و طهر

و باندشيه

بر

يد كرو خدا قائما بالسط استوار براسى و او كرون السك و حى  
 ان اسلمت على و بده كروم كاه و بى الاصلاح و بده كرون المظفره  
 البلاغ والتبليغ رسانيدن العز و بى عفن الانتفاء دروغ و بيافتن  
 اللهم اى بار خدائى التزع كشدن التزع كشدن شدن الامزاز خزين  
 كرون و قوى كرون الاذلال خوار كرون الايلاج در او روى المخذبر  
 رسانيدن الصدر سينه الصدر جمع الاحضار حاضر كرون  
 محضرا حاضر كرده الامتعايت آل ابراهيم يعنى اسميل و اسحق آل عمران  
 يعنى موسى و هارون و امراء عمران زن عمران يعنى خند ماد مريم الخبير  
 آزاد كرون و بشتن و بناه دادن وضع بنهاد و بزار بضع و ضل  
 الذكر نرينه الذكور و الذكران جمع الاعاده بناه خواستن و بناه  
 داد نالقات برستن و رسته الخيل كسى را پا ايند جبرى و ايند  
 الكافه پا ايند كرون و كلفها و كروا پا ايند كروا و كروا كلفها ايند كرو  
 ان الحراب خانه بر بالا و جاي امام در مسجد هال كروا و كروا كلفها درود

و باندشيه

و باندشيه

والخلفه بجزا الصور والهيئات جمع فتح فوره ميد بفتح فحاه الا بقاء و تعلق  
 درست كرو ايند ان بيارى الا كره نابيناماد و زاد الا بصر بيس الابرار به مد  
 الاذخار صحت و بيه ناهن الا حواس و دين و بافتن و دانستن الاضمار  
 ياراي جمع ناصر الحارثون خاصكان بغيران جمع حارثي القوم  
 سبيد كرون جامه حارثيون خاصكان عيسى شنان حواري از بهرات  
 كفتند كاه كروى كروندى و كويند از بهرات كفتند كاه اشنان از كناه باك  
 كرو ايند و بودند كروى كروندى كروندى كروندى كروندى كروندى كروندى  
 جزا دهند كاه بجزا و كروندى كروندى كروندى كروندى كروندى كروندى  
 بلند شدن و بيايدن تعالى بيا تومرد تعالى تعالى تعالى بيا تومرد  
 تعالى تعالى الانهال بزارى دعا كرون القصر بركعتن حديث  
 و ازى فزاشدن الازباب خدايان جمع ربها انتم اى نيكدم شما  
 مؤلفه اين كرو و اوى و اخرى و اجد سزاوار ترين و بزرگوار  
 و اخرى سزاوار الجمع و الجاهله و الطافقه و الحشره و الحرب و القوم

و باندشيه

و باندشيه

دادن نماز كرون و در اشق و در دن كجابه من الله بى خداه يعنى عيسى  
 عليه السلام اليه هت الشادات جمع الحضور آنك بزمان حاجت  
 نازند و آنكه بشتن را از زمان نگاه دارند العاقر و العقم نازانده  
 الرمز اشارت كرون يا بابر و باجشم البخار و البكره بامداد العشى  
 شبگاه از ان شام تا صبح وقت زمان بردارى كرو و دعا كرو و دير  
 باذ استاد و در غار بفتت فتوتنا التبا خبر الانباء جمع اوتى  
 و حى كرو و الهام داد بوحى انحاء القلم بى بى الا قلام جمع ايتهم  
 كدام و ايشان انك كدام از شما لدنى نزد يكه كند نزد يكه كند نزد يكه  
 ايشان لدنى نزد يكه كند ما الاختصاص بايكه كرو حضورت كرون المسيح  
 عيسى الوحيه و روشناس المقربون نزد يكه كند خدائى تعالى از دريشكان  
 و آدميان المقرب بلى المهد كواره المهود جمع المخلصى و سه سلاه  
 المهد جمع خلق دروغ كفت و بعد كرو و بيايدن بخلق خلق البشر  
 ادى بلى را كويند و جاعلى را كويند الجباة و الصوره و الساررة



والصفت الملقى للكل استشدن الاستلزام تدن وورث  
 يكون الاشراف كذا في العبد ترسل السلطان تحت الماوى  
 بازكشتن جای الموقى جاء مقام کردن حسرت كشتن حسرتا الشارح  
 باليد كذا عزت کردن و يكيد كذا فتح شراب دادن و سندن  
 الصوف كذا سندن الصوف بازكشتن جای الاضداد برالاستن  
 و دور و سندن و در زدن و لا تومن و با زنى ايسيد شما فى اخيلم  
 از افسردن و زنى شما الانابة با دشت دادن عم غلبن كذا و زنى  
 نعم غلا ليله تانده فاش و در كشتن يوفت فوئا المنام و الكرى و النعام  
 خواب استن انادن و مجامعت کردن و بز بر جينى و راندن الهام  
 غما كذا كرون ليله بيش از اشدن و غاير عليه السلام ظن الجاهلية  
 كان بدون اهل جاهليت هنا و همنا اینجا المصحح جای خسر المصاحح  
 الى مضاجعهم اى الى مصارعهم ليلتسبب جاهلى انشاء الاستلزام  
 لغرايند غنى غاير ان جمع غاير غنى ممدد غنى كذا يغزى و اخره ١٠

از افسردن  
 و زنى  
 و زنى  
 و زنى  
 و زنى

المصر

المصره بشاى خردن و فخره من الله اى فخره من الله ماذا و است  
 الذين تم شدت كذا لم ترم سدى تراشيدنا الفظ درست و عظيم  
 القلب سبوت دل الا فضاى بركنده شدن لافضوا هراينه بركنده شدند  
 شاورهم مشورت كن بايشان خذك و كذا شت كذا خذك لا انا القاوله  
 خيانت کردن و بدزدیدن جزى از خيانت ان يغفل كذا نسبت كنده  
 او را بخيانت ان يغفل كذا خيانت كنده سخط ختم كذا سخط سخطا  
 هم درجات اى هم اهل درجات ايشان اهل درجه اند و بهشت  
 المناقبه و النفاق و دروى کردن با كسى القعود فستقن القاعد  
 فستقن القاعدون جمع ادا باند است يدنا در الا شجرتان شاه  
 شدن لحن در سید لحن لقا و الحرفه الوكيل كاروان و بسنده  
 كنده التحريف رسانیدن جزند و هكن شد جزند و جزنا و كذا  
 انده كن كذا ترا الا تهال مهلت دادن التخيير جزا و الردن الاطلاق  
 ديد و كذا ايند القويان جمع بان زد كذا لحن و كذا

الاستلزام

٥٠

الاستلزام بركن يدن بخل بخل كذا بخل بخل و بخل التطويق طوق و كذا  
 كنى كذا الحريق اقصى سوزان الرطب اكلها جمع بغير الميز و شرف  
 كنده الانارة روشن کردن و روشن شدن الا كذا حال و المداخل و اورد  
 كان يدرى يافت يفتوز فوئا لتبكون هراينه بياندايند شما من غم  
 الامور كذا كراهى قوى و المجدد اعزنا و بايتم و را خبرى و يبنى  
 باذا غم الامرجون مجد شود كار اولوا القزم خدا اندان صبر و قوت  
 مغارة رستن جاى ميا كذا استاد كان فوئا لتبكون الحبيب بهما  
 الجنوب جمع فى جنب الله در كار خدا الاخر رسوا كردن و خوار  
 کردن البز و الباز نيك مرد الا بزاز و البزرة جمع الا بزاز بياز و  
 كسى را او دوا و بياز و ندايشان الفزل روزى صاب و راشيد بارسى  
 كنده در جگر دشمنان المضايقة بالبنى بصير نور کردن را بطوا  
 جسته جهاد كنده المضايقة بوجه جهاد كذا سور  
 النساء الفسول ان يلو كذا خاستن و پرسیدن الارحام خویشان

جمع ربح النساء و البزرة ذات الرقيب و الحافظ و الحفظ كذا  
 الرقبة و الحافظون الحفظه جمع الحوب كناه الاستلزام و كذا  
 المقبطه و كذا طاب لكم آخ خلاست شمارا طاب حزن شد و بار شد و  
 خوش بوى شد رطب طبا مشى دود و وثقت سه شد و رباح  
 چهار چهار لا تقبلوا كذا و كذا كذا داد كذا و برابر کردن  
 جيزى بجزى و الثانى بعدا بالبار بعد لوز برابر مى كند يعنى بتاندا  
 باجداى و پرستیدن ملك خدا و ند شد بملك ملكا الملك بادشاهى  
 و بادشاه شدن العين دست راست الايمان جمع ملكا اياكم يعنى  
 بنده كان شما الا تعالوا كذا جور نكته القول ميل کردن و جور کردن و كسى  
 را در عيال خود داشتن الصدقة و المهر كذا و الصدقات و المهور  
 جمع النحلة و النحلة دادن فان جن كذا عن شى منه نفسا اكر  
 بخوش شى شمارا جيزى دهنا كذا و كذا كذا و كذا و كذا و كذا  
 اكر الهنا و الهنا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

الاستلزام



فليس طمس القتل آية در میان جور است خراب بود العظیم بویست است  
خواب البقیه کو بر پشت است خراب بویست سوخته شده و بریان شد  
تفتت الجبل بویست الجبل جمع ظلای طلیا سیه خوش دایم اولو الامر  
خداوند فرما ن یعنی علما و امرائنا و اهل عاقبت هر چیزی از رخ و از رخ گفتن  
و با داشتن و دعوی کردن بباطل العالم بهم حکم شدن حلت سوگند خود  
بگفتن خلفا این اردن اگر بخواسیم ما قولایلیغا لغاری تمام و با مبالغت  
المبالغة در چیزی علو کردن و بزرگ سخن خداوند تو و او قسم است  
القسم سوگند الحکم حکم کردن این شجر خلاف کرد بشجر شجر او شجر  
جمع نه و شد جمع خرما بود جمع التسلیم کردن نهادن  
الصیقة سخت راست گوی السیقة کشته در راه خدای تعالی التبیان  
جمع سخن بگویند بحسن حسا و حسن اولیای یقینا لغاری علی  
القبیضات حنایم یعنی سلاح شما نمیر بر مید بفرغ نقد اثبات  
که همان جمع بیدار لی لبطین کسی هست که باز دارد التسلیمات

چون بگوید از لغاری

داشتن و در نه کردن الود و المودة دوست داشتن یا المتی ای کاشکی من  
الاستخفاف ضعیف کردن و ضعیف نمودن الولدان کودکان و بندگان  
جمع الیه الی الامام و ادب الساجده این بردن لغاری آخرت جور  
و این بزدی تو مارا یومئذ آن روز المرضی بیماران جمع مریض الکف  
با داشتن لغاری باز دارد بدو را که در یافتن و بدین و فراموشی  
جمع گوید و جرن البرج و القصر کو را البرج و القصر و القصره بلند کردن  
جمع و بیا شیده بلند و بلند کرد و نقد فقیه شده دریافت نقد فقیه  
فقیه و بقولون طاعة ای امرنا طاعة کار ما فرمان بردن التبیان  
تسلیم کاری کردن و تسلیم انداختن و تسخیر کردن التبیان  
کردن در چیزی افلا شید برون ای بین و برین شد الإقاعة اشکارا  
کردن و چیزی افلا شید برون ای بین و برین شد الإقاعة اشکارا  
گویی خبر الاستیلاء بیرون آوردن و رای آید بدان مانه التفرغ  
براز و این التسلیم کمال و جبر کرد ایند نوی را لغاری توان و قوت

و این بگوید از لغاری

دعند و اذاجیتیم چون سلام کنند شما را الخیر سلام کردن بر کسی  
و بادشاه کرد ایند و زندگانی دادن الخیر بادشاهی و در و القیاس  
جمع المیزان و اگر اندین و نکوسار کردن حضرت مد و هم نه  
شد باشد و اما ایشان الحشر نه دل شدن و مجمل شدن و سخن  
در مادن التسلیم بر کاشتن تسلط هم هر ایند بر طاشی ایشان نه  
افعالکم التسلیم یعنی طلب کرد نه از شما صلح التسلیم و الاستسلام  
کردن نهادن الخطا کتابی که روی قصد الودی و القریه خون  
ماهن وادی خون بهاداد مردی بدی و ذبا و بدی و ذبا و بدی  
خون بهاده تو مرد و یا د وادی خون بهاده تو زن و یا دین مسلم  
فاسبرد مسلم الیه فالوسبرد و سلم علیه و سلام کرد برو مسلم  
کردن نهادن الاصلی و الصدق صدق نهادن فهو صدق  
شهرین متابعین دوماه موسسه التتابع پیای شدن التتابع و کرد  
التبیت در نگه کردن و بحالی آوردن العوض خواسته و هرج بیش آمد

افعال

از شاع دنیا عضا فیرا عین نزدیکی التمام جمعها جمع یقیم لا یستوی  
القاعدین یکسان بستند مشتگان اولی القدر خداوندان جادها  
الجليلة جاره الجبل جمع الماعج حای هجرت وقع واقع شد و بفتاد  
الوقع افتادن القصرم کردن ان یقینکم که بکشد شما را القصر و القصر  
از خود دور فتنه شدن و دور فتنه افکندن و سوختن و عذاب کردن التلهم  
سلاحهای ایشان استلهم کالاهای ایشان جمع متاع الملل حمله کردن  
و تحسیدون مثله واحدة یک حمله کردن المظفر العیث باران الانظار و البصر  
جمع کتابا و بصره و قوت بدید کرده الم و درده شد یالم الم  
الخیر بکار کشی باطل الحون و الحیانه خیانت کردن حوان بسیار خیانت  
کنند الاستخفاف بهان داشتن التثنی دشنام دادن و بیستاد سخن بریا  
من لناه الاستخفاف بد داشتن و از کسی فروردن و از مریض مریض القصر  
دارد و نوی دوست داشت و بکار کشی قیام کرد تو که ما بوی یا کلیلیم  
اورا بلایه اخبار کرد الا انما ما کما ما کانی بنام یعنی بنان المریه و المارد

و این بگوید از لغاری

و این بگوید از لغاری







سوره  
الاحزاب  
مکمل

على ما علم بياسيد بر عادت و حال خویش المانه جای کور شدن دوا  
بما فریدند دوا الوصول رسیدن الی دوا هلا کردن حجر احرام  
محو احرام کرده خوش جفته کردن و بنا کردن انجوب الذریع کشته الحله  
و انصاف دودن و شمشیر زدن و هلاک کردن الحوله شتر بار کشتن العرش  
شتر تاجیده از واج هشت تا الطان همیشه الحزب بریند استکثرت علیه و شده  
سند بر و الا شتر الی الی جمع السیف خون یحیی مشغولاً و یحیی کلیدی  
تغیر هر مرغی با جگاله و ستوری باسم الغنم کوسفند الاعظام جمع النعم  
بید النعم جمع الخواجا جرب دود ها جمع حوید الاختلاط آمیخته شدن  
باستغاث او هلم شهیدکم بیاید که ها ن خویش را الا طار درویش شدن  
الظهور آشکارا کردن و استکارا شدن و بر جای بله شدن و دست یافت  
بطرف نهان شد مردی لا شته غلبت قوت و گویند از بازده سالکی تاجیل  
سالکی او بی تمام کرد بوی ایفاء الکذل و البطلانانه المیزان ترازو الموازن  
جمع فاعل نور است کینه متعوق کم برانگیزه کرد شمارا ان کتا بود بها

خود

لغالبین کما علان الإنظار حتم داشتن المقارنه و الفراقی از یکدیگر  
جدا شدن قیام و قیام راست نسکی عبادت کردن سن و صحایق و قیامات  
من و مجانی و مردن من و عادت من خلاف خلیفان جمع خلیفه  
**سوره الاحزاب** المص من خلی فی هتا که می دایم و هوید ا  
تی کم دگزی باباد دادی تدکر کن مندی بدید شایاناً بشیخون  
القبوله نیم روز خفتن آخره خویشم اخر دعای ایشان فاکان دعویهم  
نمود و باز خواست ایشان الی الی سخن نقل گوان سنه نقل نقله  
خفت سبک شد یخف خفته معايش اسبابها رزنده کانی جمع معیشة  
التکبر کردن کشتی کردن و برگزاردن الصاع خوار الخواجا بی راه کردن  
البتال دست سبب الشراک جمع الذم و اللطم نکوهیدن مذمومان کوهیده  
الذم و اللطم و در کردن ملا بر کرد ملا ملا فوولان ملا ث  
هرینه برکنم من الوشوشه اندیشه بدرد دل افکندن المقاسمه سوگند  
خوردن و کسی را سوگند دادن و جزی با کسی همت کردن و قاسمه

خود

و سوگند خوردن ایشان و من لا ناصی نیکوخواه التذلیه در کاری  
افکندن کسی را بجهت و درجه افکندن طفق در استاد مردی یطعن طوقاً  
حقیق برع نهاد یخفف خففا الریش جامه نیکو لباس جمع لباس  
التقوی شرم بریده کوه و اتباع او بدنام ابتدا کرد یثلمه بناء الزینه  
آرایش الحی واجب شدن و سزاوار شدن الاستیاز باز پس شدت  
الاستیقام فراستی شدن اختما بار خویش الأخ و الأخ و مانند با اخ  
مردن ای مانند مردن ادا کردوا دریکه بکر رسیدند و الدارک و اندازد  
و دریکه بکر رسیدن آخریهم باز بسین ایشان الی الی بسین ایشان التبیح  
و کشادن و کج و راند و کج و لوجا الجمل شتر نر الجمل و الجملة و الجمالات  
**جمع** السهم سوزن سوزن الحیط سوزن عوارش پوششها جمع غایشه  
انل کینه و خانت اذن آواز داد مردی یؤذن نادینا الحجاب و الستر  
برده الاعراف بالا هاست میان هشت و دوزخ جمع عرف بطقا برابر  
الافاضه فراخستن التیشیه در آوردن و بر پوشاندن جنبه شایان

خود

تبارک الله بزرگوار خدای عز و جل بقوی بقاوت و مندرگه جمع بشیر  
الشر باد نرم و خوش نشاء و نه کان جمع مغر افکند و است غر افکند  
انقالا گوان باران جمع تقیل السوق راندن بلبابیت زمینی خشک و البلاء  
الطیبت زمین خوش البلاءه صحرا بیابان و بی نبات حب بلید شده  
یحببت حببتا بلکه اندک خیر شد بلکه نکه انوار بلکه تصوف می کنیم و انچه  
نصحت کرد او را نصیحت نصی و نصیحه عجب شکفت داشت عجب عجباً در گرا  
بندی چنین کور و لاهود بیامبر قوم عادت الی الی انما فاعل جمع الی الی  
والی الوحده یحانه شدن الما کدر شده السهل زمین نرم السهل  
**جمع** الفطر و السیت کوشک نمک ترابیده یحس تحت عطر بخت و یحس  
کرد یعقر عقر الی الی ناله سخت الزحجان لرزیدن الجؤم برانوا  
در نشست و بر سینه خفتن مرغ جایش مردگان بظلمت و بی می نماید  
از حرام غیر باقی مانه یغیر عبور الاظهار با بدت الی الی ایدم کردن  
التکثیر بسیار کردن الفتح حکم کردن کاتم بقوا کوی که بود

خود

عفی مقیم شد مردی و بریست وی نیاز شد یعنی غنا و غیره عفی بسیار  
شد یعنی غنوا العفی جاشکاه حقیقی مزاوار است الثقبان مازر که گزرا  
او در ما خوانند الاثقبی سید البیضا زن سید البیض جمع الإثقباء  
ناجی کردن المذنبه شهر المذاین جمع الإثقباء هاب ترسانیدن  
بنالها فخط الثقبه در و بر دین عفی الهمک بر سیدین و با سیدین خطی جمع سینه  
القطر فال بد کوفتن طایرهم فال بد ایشان مهملات یا مهملات که اینها طوفان  
هلاکی عام باب یا بختی و سید معرق و بابا رانی که همه جای برسد  
الجرد علی الفل علی نیاده الضفیع یزع الضفای جمع نکست  
بنکت نکست الهم دریا المذیبر و التیبر هلال کردن اخطی محلیه از مرا  
الحافه استادن بجای کسی که پیش از تو بوده باشد الحافه الوقت  
والاوان هنگام الخلی هویدا شدن الدلک خرد کردن و شکستن خربقناد  
یجر حوز را صحنی هوش شد مردی یصغی صغفا فوضاعی الإفاة  
باهوش آمدن الاضطفا بر کزیدن الوحی تحت الالواح جمع الخلی بنیراها

تلفظ  
تلفظ  
تلفظ

الکاذب یحقیق در از حق الإشتراخ در کوفتن کسی را و رغبت المبتدئ  
استوار المبتدئ در و باقی الا مبتدئ نزد آمدن الإشتراخ و المبتدئ عای  
داشتن آنان کی است الخلیه هویدا کردن عفی یا یستغفا بر سید عفی  
خفا و هو جوی الا اشتقاق جمع کردن و بسیار خواستن و چیزی  
بسیار آمدن حالت برداشت محلا باری خفیف سبک الاثقال کزیدن  
ابستن و کزان کردن صحت خاموش شد مردی یصغی صغفا و صغفا تا خند  
العفو و اکیر با سانی العرفه یلکوی نزع و سوسه کردن دیو و اندوهم  
افلند قومی را بیزع نزعاً الإشتاده باز داشت خواستن طاعت  
و طیف و سوسه الاضمار باز داشت و لا الجلیها جرادانهای  
نقار از خویشین الاثبات خاموش شد الجلیه ترس الاضمار  
شبانگاه جمع اصل **سورة الاتفاک** الاتفاک علیها جمع نقل  
فان یزیم یعنی بودند شایسته سید یوزیل و یزیم و یزیم و یزیم  
السؤل که خند و ندان سلاح الإشتاق بیان کردن حق الإشتاقه و زیاد

جمع جلی جسد اتی الحار با نکه کردن کا و سخط فی اینه بهم بشیان شد ند  
الغضبان خشنان الأسف اندوهن عجل بشانف مردی یجمل یجمل یجمل  
یجمل یجمل الاثبات شاد و کاسه کردن سکت امام گرفت و خاموش شد  
مردی یجمل سلوفا الإختیار حرکت دادن الاعلال بدعای عجل یجمل  
بمالکده کدیم ما اینها الأسباط کوهان جمع سبط السبب شنبه الاثبات  
روان شدن الحوت و النون ماهی الجیشان و الجیشان جمع شرا عاکار  
اب آیدگان جمع شایع و شایعه الشروع در کاری و آمدن معذره  
عذر خواستن یجمل تحت العتو و البی از حد و دلشستن و بیست جری  
رسیدن افتادن بالکاهانیدن الحلفه در زدن بد الشرا عاکار  
در زدن تن بر کندن تنق الظلة سایه بان الاشیخ بیرون  
آمدن از چیزی و دلشستن ماه آتبعه دریافت اورد الاخلاد و سید کردن  
بجیزی و جادوانه کردن الکلب سکه الکلاب جمع محل علیه حمله کرد و برو  
یجمل حله اللثه و اللهاث زبان بیرون کردن سکه الاشر مردمان

تلفظ  
تلفظ  
تلفظ

خواستن الاوقات از وی در آمدن و از وی در آمدن بخر الشیطان  
یعنی موسسه شیطان ربط است ربطه ربط الاثبات که درها جمع  
عنی کل زبان یعنی دست و پای الرفع کوهی ایوه که یکبار بسوی چشم  
شوند الخوف بکودانیدن الخیر از سوی که باشی بسوی دیگر شدند  
در جنگه الاثبات کفایت فراموش و آشکار کردن و گفته کردن الاثبات  
و التوهمین سست کردن حال جدای اکلند یجمل حولا الخطف بودن  
الاثبات جای دادن الاثبات باز داشتن الماء و الصغیر خوشن نصیبه  
دست برهم زدن دلم برهم نشانند یزیم دلتا غم غنیت گرفت یغتم  
خنا یوم العزقان روز بیدار العذوة کدانه و دد الاثبات نزد بکثر العزق  
و در ترا لای سواران جمع مالک استل و و ترا لای سواران مالک و و ترا  
کردن التقلید اندک فراموش و اندک کردن ثبت باشا و ثبت ثبت و ثبتا  
و ثبتا و یذهب بکلم و یسود دولت شمل البطر و نه گرفتن الجار و الجیز  
زنده دهنده الغرای بکودار دیدن و در برابر بکودار آیدند

تکلیف برکت بشکرت کونک الوهاب برسانیدن الشکر و ارسانیدن  
 بن قوه یعنی صلاح برابط الخلیل یعنی بستن اسباب جمع میل کرد بجمع  
 حسابک بسنده است ترا الاثخان بسیار کشتن الاکان دست داد  
 و کشتن من و الاثم از ميوه ايشان الا شصت بار بارى کردن خواستن  
**سورة التوبة** سلاح برقت مردی در زمین بیخ بیخاچه ایدان  
 آگاه کردن بوقت الحی الا لیس روز عرفه المظاهرة با کسی هم بشت بود  
 و از زن طهارت کردن الا شهر الحرم ماه حرام الحضر باز داشتن و در  
 حصار کردن و شمردن الا امام پیش رو درین و پیش نماز الا بینه  
**جمع** المرصد راه نگاه داشتن الا شجاده زنها خواستن الا جاره زنها  
 دادن الا باغ برسانیدن المامن جای امن شدن دُوب گاه داشت  
 و چشم داشت بر دُوب زوایا الا حوینا ویدی الزمه زنها الا رضاه  
 خشنود کردن التحلیه رها کردن الولیجه دوست و بره عمو آبادان کرد  
 و آبادان شدن یعنی عاده السقاة آب دادن الا شجایب دوست

و از جمله ایضا

و از جمله

داشتن و برکنیدن العیبه و الزلزل و دودمان الکناز ناز داشتن المویض  
 جایگاه المواطن جمع شاف تنک شعلین شفا و حیرت و شفا و شفا شد  
 بر حجب رجلا فهو رجب لجهلهم تا بر سوزنشان توایشانرا الا بار بشت  
 بدارن الجبس و الجبس بلیدی العیله درویش شدن و لا یدیبون طاعت  
 تدارند دین الحق طاعت داشتن اهلی الا عطاء عطا دادن الجزیه  
 سرکرت دادن المضاهات مانند کی کردن کسی را یا مجری فایم الله لعنت  
 کاند برایشان خدای عزوجل الا طهارت غالب کردن و آشکارا کردن  
 و مطلع کردن ایندن کنز کج بهناد یکنز کنز الا حجاب بستاندن کوی داغ  
 کرد یگوی کجا الجبهه بستانی الجباه جمع ادبیه خدم چهار ماه حرام  
 رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم الیقین القیم شمار راست النبی  
 تاجر کردن قاعه حرام المواطن و الوطای موافقت کردن لیا طویا آراست  
 آرند الا اقل و الشاقل گمانی کردن نانی استن دوم دون العار و العاراة  
 و الکف سوراج در کوه المغارات جمع السقی و زوال علیا بر سر

باده الوی جدهای اخبر سوار و ارت الغنم و المعنم تا وان ضلوات  
 الرسول دعای رسول مراد فرسوده شدن و سستین شدن مراد الا غنایات  
 اقرار دادن الخلط آمیختن سکن لهم برکت ایشان الا رضاد ساخت  
 التاسیس بنیاد نهادن الجرف آب زینهار رهنده شده الا نیار  
 رهنده شدن فایهار به فد و افکند اوار النیان بنا کردن التریه تهمت  
 و شکال الشیخون روزه داران الا اواءه آنک اوه بسیار کند از ترس خدا  
 عزوجل الظلمه شنه شدن النصب بخور شدن الوطایبای سبروت  
 موطبا جالجا الوادی رودخانه الا ویدی جمع التفقه فقه آموختن  
 غلظه در شنی الاضراف و کشتن **سورة یوسف** المرای انا الله  
 ادی هم خدای سزا و برکتش می بینم قدم صدف مغزی بر زکوار الصیبا  
 روشنی تقدیر الماده کردن المیزل جای فرو کردن الا واز آگاه و ملامت  
 و مایه ریکه آگاه کرد و التحیل بستانیدن بن ثقله نفسی از بستانیدن  
 العز زندگانی العیش و زندان العاصف باد بخت المویض نزهه ابرار بخت

و از جمله

نمنا فامد اسفزی اسان الشکر سفردار الا استبدان و سوری خواستن  
 التردد کردن بدین العده ساز و آلت الا نبغات الخمر شدن التبط درنگ  
 کردن الا بضاء شتابانیدن و شافتن سقط سفتاد یسقط سقوط الخلاله  
 میان زهی هلاک شده باطل شدن زهی زهوقا فوق برسد یقوت  
 فوقا الملیا پناه گاه المخل سوراج اندر زمین سج بشتافت و سرباز  
 زدن جزیی حج حج و حجو المزعج کرد بلیز لمر الغایم وام برآید  
 المجاذله با کسی حرب کردن و خلاف کردن الا عید از عذر خواستن قریبا  
 نزدیکی جمع قریبه المونکات شهرها یوم لوط الاعقاب باد است  
 دادن الموطوع آنک بر عتق حریف کاری کند التحلیف بایس کذا شستن  
 معقد هم بنشستن جای ایشان الحکر که ارم خجل بخند بد بخت ضحاک  
 یکی بکریست یکی بجار الخلف و عده خلاف کردن مع الخالفین یعنی  
 و از نان با کودکان العتق کور القیود جمع الحوالت زانی که شمر  
 ایشان بغز و شده باشند العید بر نصیر کردن الاعراب اهل

و از جمله

و از جمله

انما سجد حصيدا وروحه كان لم تقف كوري كه بنوحى الامن دى رهن  
 در رسيد بوقى رهن الفتر كود سياه الاغشا و در بوشايدن كتابكم  
 اى ان تواتر كرم با سجد بحال خويش القوييل جدا و كودن الاغشا  
 از بينش و ستادن و سلف دادن التعارف يك در شناختن اى اوى  
 و روى حق خدا و ندين الدائم بيشماي خورون الشان كار الشون  
**جمع** الاغشا خوض كودن در حديث و اوى فراسدن عزب دور  
 شد همدى و غايب شد يعزب عذوبا العزة جبرلى كودن الاجحاج  
 اتفاق كودن عمة بوشيده لغت يك در دايد بقت لغت الاغشا بزرگواري  
 و بادشاهى التواتر اى كودن نبوة بسايد شهادت و تن نبوة صدق  
 در آمدن جاي نيك فلولا كانت قوتة نبوة هيج ديد الطمش محو كردن  
 و تن الطمش على اوطافه بار خدا بسايد كودن الحما ايتان الشداستوار  
 كودن القوق عذو و سدن النجدة بربالا القند بجهلك برك بربالا افليم  
 ثا بارده نو **سورة هود** البقي و تا كودن و باز كودايدن

هم در دل كذاشتن خجلك حايض شد زى الزواى فرزند فرزند العوز بغير  
 من النجى بغير حيد المجد بزرگواري القوق من اوطافه برك كودن  
 با خلى عذو جل صافي هم در عدا و ماند در كار ايشان يوم غضيب و روى  
 سخت بترخوش مى شاستند الامرا شافين و نصير كودن و ترسانيدن  
 و لوردين الضيف همان الرشيد راه نمايد الشرا كذاشتن بشت رفتن  
 البقي و الحجة و الذقة بارة اذنب اذنت و الذلف **جمع** الاغشا  
 با ديس كرمين عاليلها در آن سابقها ديمان البهيم سدر و كذاشتن هم  
 نهاد بجهت صفا الودود دوست دار مطيعان الرهط اروى لم ارده  
 رنجم سندر سار كود و بيشايت سخن گفت و نيزين كود بزم ربحا الظهورى  
 اى تراوش كند و بشت بران آردن الاغشا بجهت داشتن بعد هلاك  
 شد بعد بعدا و بعدا قديم در ريش رفت بقتام قدام الاغشا در باب اورد  
 الودود و الودود در باب اذن الودود البخور الرهط عطا دات اى قد  
 عطا التيب هلال كودن التليم سخن گفتن شى بديجت شد بقتام قدام

و در سدن الاغشا جامه در بر كشدن الشوب جامه الاغشا **جمع**  
 الى امة نامدى كودن نوبيد سونده كودن ناسباس التواتر ايشان  
 لا جرم حقا الاغشا و روى كودن الاغشا و روى كودن الاغشا  
 الراي سست راى بجهت بوشيده شد الاغشا ازم كودن الاغشا  
 حق و داشتن الاغشا اذ و هكن شدن با بجهت نگاه داشت مال الحاطة  
 با كسى سخن گفتن التواتر و كودن روى زيب الاغشا و المجرى راندن  
 التواتر برفشستن فى مغرله در يك جانب اوى كودن باوى ايا و اوبا  
 بلغ و بر ببلغ بلغا الاغشا با اذ استادن القيص كم كودن اب و كم شدن  
 الجودى نام كودى است بعد و رشت بجهت بعدا و روى با دارا و هلاك  
 باد الاغشا و القوق بكي اذن التا صيد حوى بيشاى التواتر **جمع** الاغشا  
 شاع كادى دادن در اذ و اذ اذ اذ كودن خواستن الاغشا بلكان كودن التواتر  
 زبان كودن و هلاك كودن صاحب با كودن بجهت صبا و صبا احد الصفا  
 باكن الجيد و رزيب بربان كودن كذاشتن برك كودن الاغشا

سجد بكي بخت شد همدى بسعد شفا و سعاده الرين نالدين و ايتا  
 با كذاشتن التيب باكن سدر الجود برك و كذاشتن برك و كذاشتن التواتر  
 كذاشتن التواتر حقا و نمان نمين و دين الاغشا و رشت و رشت  
 و در كودن كودايدن اعلام على ملككم با سجد بجهت و حال خويش  
**سورة يوسف** يا ابت اى پدر من التواتر يا خواب ديدن الضيف  
 كودن ارجل ناسد طرخ بيلك طرخ طرخا الغيا برباه الحيا جاء  
 الاغشا بربجدن القند و ردا بعد غدي برباه ارجل جواد و رشت  
 روتعا الذيب كرك الذياب **جمع** الاغشا شبا طاه القيص و ايتا  
 الشوب برباستن حلا خوب شد بجل حلا و بجهت قاذلى دلو بهر كشد  
 حلو حوش ارجاه البضاغة بارة اذ مال باره كادى كذاشتن كذاشتن  
 و رشت ز حلى رعت شد و رجتى برباه رهد رهدا و رهدا  
 الاغشا كراى كودن التواتر و بجهت خواتم با بجهت و بجهت  
 و كسى بربكارى داشتن و بجهت بلى التواتر و در رشت بجهت



خداى عزوجل امتنان بيشن را ايسكان شاد كرد ايشان را الوعدهم الصبر  
 و در باب الفجر و وجود و ختم و آيه بدين اذ الساعة يكون ووردت  
 الرما و خالستو الاستعداد صحت و دويدن سخت يوم عاصف و درى  
 كه باد سخت جهنم جريح ناسكباري كرد بجريح جزعاً فهو جانح خاف مقامى  
 بترسيدن از استادن بيشن من المقام استادن جاء الاختراع فزاد  
 رسيدن الاصل في رحمت و ببناء هر حيزى الاصول **جمع** ثاب اسوار  
 الفجر شاخ و رحمت الفروع **جمع** الاجتنان از بيج بر كنند و ميريد  
 اكلوا فزاد و در البوار هلاك شدن القزار آرام كرفتن و القار يعنى  
 و يعنى الجلال و الخلاله با كسى دوستى داشتن الاخطا نمودن و توانستن  
 و دانستن جنب و در كرد جنبه جوباً هو اذرو منه كشت و در و اند  
 و در و اند فنادى هوياً شخص شتم پي از ماند شخص شخصاً الاخطا  
 شناختن و نیز نیز كرسن و خرسند كرد ايشان الطوفان و ايشان  
 هواد لما ايشان خالست از خرد زاله بكشت يذول زوالا العزيمه

فاز

هم كج يعطون نوميدى شوند قط نوميد شد يعط قوطاً هو فانط  
 معى بكشت معى مضاعف الانكارنا شاخ و وجود كردن فجع رسوا شد  
 فجع فجعاً هو كذا كنى تو الشكر و الشكر مست شدن لى شكرتهم  
 و درسى و هالت خويش الاشواق روشن شدن و در روشنى و در شدت  
 التوهم بما و در شان الايكة بيشه با فام ميبين بر راي روشن الحجر  
 ديار نمود ام القرآن و فاتحه الكتاب و التسع المثاني و الصلوة سورة  
 فاتحه الكتاب المثاني سورها دراز و كوتاه از قرآن از واجها كونه جمع  
 زوج و اجفص جناحك تواضع كن الحقيق و در داشتن اوارها و در نهاك  
 و خوش ريشن الاقتسام قسمه كردن عصبى بارها جمع عصبه يعنى  
 ايمان آوردند بعضى و كافر شدند بعضى فاضلج بما و در بجاي آور آيه  
 مى فرمايد ترا الصلح بجاي آوردن فرمان و شكافتن اليقين مركب  
**سورة القمل** بالروح النطقه و الميث آن آي كه بجه ازان بود  
 التوقه بشم و شير و بجه چهار بيان الاراحه چهار بيان انا شينا نجا

بلكاى

ترين كردن بايگه كبريت كردن با هم بستان الايقاد بدعا **جمع** منه  
 السور بالبراهن السرايل **جمع** القطاران روغنى است كه شير كركن را در  
 مالد **سورة الحجر** رب و ربنا جند الاله استغول كردت  
 الاطم بوسيدن المصون ديوانه الحارين **جمع** التلكه را و در  
 الشاور را و سبب ستمه الاولين نهاد ميشيكان ظلمه و زكناش بظلم  
 ظلمه لا عوج بالا بر شد يفرج عن و كذا الشكر بيشن شتم الشكر من و  
 آمدن بر و كذا يعنى منازل شمس و قمر الاشراف و زديده كوش فراداشتن  
 البشما ب باره آتش و كويند ستاره است كه بشب بر و در جوار آتش است **جمع**  
 القوايح بادهاى كرميگ اورد و در خنا ايشان كند جمع لاج الاثنا  
 اب دادن باى چهار باى و باى كشت زمين و بياشاميدن الحارث  
 نگاه بان الحزنه و الحزن **جمع** الصلصال كل خفيف الحام لوش سكون  
 بوى بوى بوى السقوم و الحور باد كرم السور تحت السور **جمع**  
 المقابله در برابر بلكه بكنشستن بعبه بجزر شد سردى بعبه بعبه

باموى بودن و راحت دادن و بر اسودن و بر آسائيدن الشرح بجا  
 كذا شق سور و جرا كردن الشرح بجا شق الشرح و خنور الاقال  
**جمع** الشق و المشقة و شخوار آمدن و دشواري نهادن بر كسى البقل  
 استر البقال **جمع** قصد البكيل بركردن راه جابز بكشته الجوز بكشتن  
 اذناه و جعدى يعنى ستم كردن و بعدى بعلى الاسامه بجا بدين محظوظ  
 كونا كون طرياً ناره ليس در بوشيدن ليس ليساً و اخر شكا فدا كات  
 اب جمع ماخذه الحزنه شكا فتن كشتى آب را و آب زمين را المليل بكون  
 و خرايدن العلامة فلان العلامات **جمع** فالى الله بياهم بلكه كذا  
 خداى عزوجل بناهاى ايشان السقف و السقف سقف خانه السقف  
 و السقف **جمع** قالقوا السلم كردن نهادند القدن بقم شدن جاي  
 حتى و ريت كرد و خنور اورد و حتى حقا الجهد كوشيدن و بجا بدين  
 اهل الذكر يعنى اهل علم خسف بر زمين فرود و خسف حقا القوف  
 ترسيدن و كم كردن القيوه فاو اشدن سابه الداخرو المين خوار

بلكاى

دخیرتار شد و صُت دایم شد نصیب و صوابا فهو واجب و قرب نزدیک  
 گردانید یعرب تقریباً جاری کرد بخار خارا ایستنها آرزو کردن  
 ظل کشت الواری بهمان شدن دس بهمان کرد و بهمان بفرستاد بدست  
 دسا الاواط فاصوش کردن و بر کردن و شتابانیدن الغرث سرکین  
 شکبه الغرث جمع اللبن شیراللبان جمع السقي بگوش و شدن  
 و بگوش و بودن و در و بودن سابقا گوارنده السكر بنید خرمالنج  
 زنبورا تکبیر داله رام کرد کان رؤف ناصه شد و مایه شد بر دُل  
 دخالة اذ دل العرف و مایه ترین زندگانی یعنی خرمالی الحافه نواده  
 بسیرینه الاخطاء جمع الحافه دختر بنده المملوک دم خریده المالیکه  
 جمع کل و بالی التوجیه فرستادن کسی را بخاری و روی فرا کرد اینده  
 اللی بگشتن و در خشدید برق الهوی و الجویان آسمان و زمین  
 الاستغفار سبده داشتن و سبده گردانیدن الطفق از جای بجای شدن  
 الوبر و الصوف بهم الاوبر و الاثواف جمع الشوری الشعور

الاشهر

والاشعار جمع الاثاف قاش خانه از جامه پوشیدی و افندی فی الثانی عاده  
 در که جمع کن الاستغفار استغنی خواستن و آشتی کردن الغافل الغفل  
 یعنی خواب داد ندانست و بیایا هویدا کردن التوکید استوار کردن الغفل  
 و بمانان البکث ربهان ثابت داده الاثبات جمع یقوی یقین و شد  
 یقوی قوه فهو یقوی دخلا ای عشا و حیانه بعد بر سید بنفذه  
 و عاده الاعنی و الا یعنی در زمان عری نازی زمان کان امة یوحا مای  
 بیش رود درین عافیه و اگر عینت مایه شما سوریه و اسرائیل  
 المیار که برکت کردن یقال بار که و بار که منه و بار که علیه برکت کرد و بر  
 الی المسجد الاقصی مسجد بیت المقدس الاقصی دورتر فضیلا و حج کردیم  
 بالی بنی اسرائیل بنی اسرائیل بصره و بصره و روشن الجویس کشتن  
 در میان سر بهای برای غارت خلا لاله یار بسیار سیاه الکثرة دولت  
 التفریر و علی لشکر الحبیث نمان الاسماء بد کردن طایفه یعنی گردان  
 بد و نیکه او کثا منشور نامه بار کشاده العزاة خواجه الشکر زنده

زیدن و القاب و غیره و یقین شود بوسید یقینا مسخو را بی غفلت الهم  
 و الزمان اسفروانه برزیده و بوسیده الخلق و الخلیفه و الخیرة و البشیرة  
 و التوری و الاثام افریدگان الحارث و العرايا جمع الإحادة و التوحید  
 الحدید آهن الاغصان حبشیدن التوحید گردانیدن سطر بوش  
 یسطر سطر اراینگه ای دیدی نورم اراینگه ای دیدی بخار و مورد  
 اراینگه ای دیدی شاکر و می مردان اراینگه ای دیدی نوزن اراینگه  
 اراینگه انخطاب فذکر و حوت تبا نصیب بود و کاف اندروی تا کید  
 خطاب راست التکونم و التکونم و الاثام کرامی کردن الاختیار ازین  
 و بن بر کردن و نویسته بر دهن سوز کردن و نیست کردن تلخ نبات را  
 و مجرب کردن روزگار مردم را التجرب و التجرب از نمودن الوقوف تمام  
 کردن الوقوف تمام شدن الاستغفار از حیرت گردانیدن بر ناصواب  
 و سبک گردانیدن فاراد ان یستغفرهم خواست که برون کند ایشانرا  
 الصوت و النقیه آواز الاصوات جمع الخطاب فام آمدن و بانکه برزدن

کردن و باز کردن نامه و اشکار کردن خبر الشفور زنده شدن  
 الامر و الامار بسیار کردن التامیر بسیار کرده اندن الاولی و العاجلة  
 دنیا التهم تهمیدن و تهمی افایم ما الحضران داشتن و حرام کردن  
 ان کله است که در وقت دل تکی گویند نه با یک برزد و بتر نه از التیریه  
 بروردن را بر ورد الاواب و التیبت اند با هر چیزی با خنای عز  
 وجد کردد الاوابون جمع الثواب تسبیح و حمد و ز رفتن لاله اواب  
 عه با و تسبیح کند التبت بقال با سواف خرج کردن میسورا آسان  
 الحشر مانده شدن و برنجانیدن و برهه کردن اندامی از اندامها  
 و بستن جمله مال کسی بسواک و العاجر محشر و محشر محسوز از نجه و آشی  
 دست شده الفقو و الفقو از بی فرا شدن الخطاء خطا کردن القسطا  
 ترازوی برز که و راست کلا و کلا هر دو میخ نشانی شد یخ مرطا  
 و التیبت فی الارض مرطا و در زمین بکبر و خرامیدن و نازیدن  
 البیعی بد الطول دراز شدن الاضفاء بر گزیدن و صافی کردن النور

بهم





خیمه را به درخت الحاد جای باز کرد آیدن و باز کرد بدن محو  
 کلاه حلقه کلاه خنجر است مدبرین و مدبرین ایند تا به این احوال **جمع**  
 الاثر جای بردن و بر کفر و معصیت بداشتند الوعد که وی کرامی  
 و سواران بنزد باد شاه روند الوعد **جمع** علیهم خدا ای اعداء  
 و زده اشکانان الاغطار و الخطر و الاشیاف شکافه شدن الحاد شکافه  
 بنا و شکستن اندوه و معصیت مردمان با جوی نبرد و التیجیر است  
 کردن اگر از آواز بوشیده عدا ای اعوانا **سوره طه** طه  
 بحر طول و هدایت من مذکره بند دانی العلیا بلند ترین العلی **جمع**  
 الذی خاک نیکین القیاس باره آتش نو گرفته خلق بکشید جامه باغبان  
 خلق خلقا النعل نعلین التخل **جمع** طوی نام وادی معتبر است  
 زدی هلاک شد مردی بر دی نهاد التوکل بکلمه کردن هوش بر کاردن  
 و زکورد برای چهار بایان پیش هشتا الماء زبده و الوطر حاجت الاوطار  
 و الماء رب **جمع** الحیة مار الحیات **جمع** السبيرة نهاده السبیر

سوره طه

من غیر سواری نه از بسبی الصم و اهرم آوردن الی جناحه باز بیازوی  
 توکل و کشادگی حلال العقده بستی و کله العقد **جمع** و زبده الارز بادی  
 بیت امل که انبار گردان او را بشو که انباری کردن است و سواد  
 و حاجت و ذوق بنداخت و دشنام داد بقیف و ذوق الشاغل کثرت  
 روز السواجل **جمع** و لصنع علی عینی و تابیر و زنده در کجک و بدار  
 و نگاه داشت من ذل را و نمود بدله و الی الدلیل راه نمایی بافتن ک  
 بیاز ما به ما اثر الاضطباع بر کزیدن و با کسی نیکوی کردن و لیست  
 شدیدی و نیکالین نرم نوط بشناخت بر کسی و از پیش بند بقرط  
 کو طاشی برانگنده رخی جرایند و مجری رخی رخی الحیة خرد الحی  
**جمع** مگاسوی جایگاهی بکسان میان ما و تویم الزینه روز عید  
 سحر بکاست و بیت گردی تحت تحت المثلی فاضل ترین تا به این احوال  
 ثم استوصافا بر بیاید نمازگاه الاشتهار غالب شدن العی و عصاها  
**جمع** عصا الخیل کسی را در خیال و لحان افکندن فاقض و انقض

و آفتاب شد رخی می الخلد و بدی الی کینه شد بلی نیک و بلا و همیشه شش  
 زندگانی تنگ الملائمة و الزام لازم گرفتن کسی با چیزی زحمت الحیوة  
 التیج بکوی و آرایش دنیا الصیفة نامه الصیاف **سوره الانبیا**  
 لایهنة عاف شونده الصم شکستن با جفا و کم وقت و جند هلاک کردن  
 رکض بد و ایند ستود و بد و بیایند بر کشت و کشت خندید و کشت  
 و فر و نشست محمد خود را خاندین و خاندان مردگان ان یخذلوا  
 کی فواز کیم زنی با فوز زدی دمع باطل کرد بوقع دمع الاشتهار  
 مانده شدن الاربعاء بینه بدن ارتق بستر و تقاضا و تقاض  
 بکشد و و خنده باز کرد بقتن فضا الفج و الحجة و الجادة راه روشن  
 الفج **جمع** الفج آسمان الافلاک **جمع** استخوانی و دندان **جمع**  
 روز فواشیدن و زکند خدای و مشغله آن السباحه شنا کردن  
 من عجل از کله بنت حیران کرد و دوزخ گفت بخت بخت الحلا بخت  
 و الکلام نگاه داشت و الاثم یحجبون و نه ایشان را کارند و نه ایشان را کار

سوره انبیا

بکن آید کننده تو الخی بکشد و زکوة مال دادن و بستن بیسلا الدن  
 و برایتن هوی هلاک شد مردی الاغطار شتابانیدن هم اوله اینک اندام  
 کرد و مردان اطفال علیکم العهد ای دواز شد بر شاد و دت مفارقت بملکنا  
 ای با جتیارنا و اوله اباها لک ابرج همیشه من لک بخرج همیشه ما  
 سارسی نام مردی است الحجة ریش الذی **جمع** اثنانم طریقه زبر کترین  
 ایشان بختی بختی شد بختی بختی الیهرة شکوفه القیض و اگر کز  
 بسراکشتان الماسه و الماساس یکدیگر را بسوزن و مباحثه کردن  
 الخریق یک سوختن شفت بر د میده و بر کند بشف شفا از قاسین  
 جشان حج ارتق الخاف یکدیگر را نرم آواز دادن القاع و الصصفت  
 زمین هامون و نرم القیاض و البیضة **جمع** الاثر بالیاسنک حشمت  
 الامتلات بیار امید آوارها الخش آواز نرم العنود و تن کردن  
 و اسیر شدن الصم کم کردن چیزی از حق کسی و بگواریدن طعام  
 عری برهنه شد مردی بجری عری لا یخفی کرم نیایی صخی جوی گرفت







باشند آنچه بی بر دنی الحقیقت که در آن ضایع صابر هاجم به دست و در خانه بهشت یقین و قول و الاشیاء و آسایش مردان بجا نشود  
 الوطوحاجت دج دست بدان که دج دست مدارا اعتقاد عدت فاشتن  
 و شورون و فاشا را آوردن و الثالث بعدی بالباء الإفاضة و اگر داند  
 و غیبت هادن الاستیحاخ بزنی که در لائی و الائی و الإناء لجاه آید  
 الإذنا نازد که در آن الجالب جاده الجالب جمع الإرجاف جنرها  
 و روح افندن الجاورة و الجوار بکسی که در **سورة السبا**  
 التمزيق بر آنکه و کردن و بدیدن الا لانه ندم کردن التباينة در تمام  
 السباغات جمع السرد و یوسن التواخ سبایا که در و در وقت  
 سبایا شادن الإسلام که در آن اب و آخ بدان ماند الجفنة کاسه  
 بزک الجفنة جمع الجابدة حصن بزرگ الجواب جمع القدر و یکسین  
 الله و جمع دلا استوار شد بر سوار سوار و در ریاست و یکسین  
 استوار کرده در زمین دانه الأرض جوی خوار المشاة عضای شیب الجح

سورة السبا

جوز

بوست باز کردن الإظلام در تاریکی شدن العیون جوی خوشه خفا الصبر  
 زیاد بر سخن و ای سخنون الاخصام بایکد یک خصوصت کردن الاجبات  
 کور هاجم جلد الشغل کار اشتغال جمع الإذعاء دعوی کردن و آوردن  
 خواستن الجمل و الجبل که و هی بسیار فله خورشید شد یفله فکاهة فوفاة  
 و فله الإمتیاز جدا و اشدت المشی از صورت مردی بگوید اندین الشکس  
 نکوسا کرد و التذلل نام کردن الزکوة سوری که بر نشن و اشاید  
**سورة الصافات** التراجلات رجرا نند کان الزجر از کاری باز رفت  
 و تهدید کردن لزب و وسیده شد یلزب لز و الاشیاء و الصفت  
 داشتن رجوة بماند بر نند التناصیر که و یکسین باری داد لانه خوش  
 من الإشتراک بایکد یکسین ازی کردن الناس قلیع بر شراب الغول هلاک  
 کردن لا یقنها غول نیست در آن بشدن عقل و گویند نیست در آن ریخی و اوردن  
 الإذنا و الغول برسانیدن شراب کسی و اب جاه و رسیدن ان فاصرات  
 الحرف زان که بر بنوعان خویش نکرده فصر که و باز داشت بقتل

سورة الصافات

سورة الصافات

جوز

بافتند بریان الطرم باران سخت و بندها اب الحظ نوعی است از اراک المراتب  
 جوزد الاثر سورکر السد و درختی است در باده الجارات باداش دادن  
 قوی ظاهره دهرهای یوسن المباعده دور کردن و از کسی دور شدن الشوک  
 و الشوک که عیازی التفریع الله و ابرون بعدی من التفریع و التفریع  
 نزد یکی اخلف خلف باز داد المحضار و العشره یک التناوش و التناوش  
 و گویند برستن **سورة الملایکه** ضلح بالابر شد یصعد صعودا  
 حملت المواة باردار گشت زن حمل حلا الجدد خطا چون راه در کوه جمع  
 جدیة النور زندگانی دادن الاخر سنج الحد جمع و عزیب سیاه  
 سیاه عزیب جمع سود سیاهان جمع اسود الإحلال از آوردن  
 دار المقام بهشت النور مانده شدن الإضطرار بماند کردن **سورة**  
**یس** یسای سید الفتح المبرر بر داشت بود و جنم در پیش لکنه الا  
 فاح سبر داشتن و جنم در پیش لکنه حلتا ذریه ای آنهاهم الإغشاکور  
 کردن آنهاهم مبین لوح محفوظ العزیز و منند کردن السلیح بیرون آوردن

فصر العین و الاغین مردی جنم فلیح النور و زنی جنم فلیح العین جمع  
 التفریع خایه مع کن در نعت داشت و فابوشید بلیک کما يكون فابوشیده  
 الجوزون ان جریون باداش داد کان التفریع درختی است در دوج النور  
 و التناوش آمیزش رایع بهن شد یروع و فوا فلیح علیهم صریحا ای ما علیهم  
 یصنهم زف بوسید برف زفا الجیم آتش بزرگ بروی افکند برفت  
 تلاء الجبین یکسوی بیشتانی الإجتنه جمع التفریع کشتن منی که کشتن و  
 شاید بعل نام بی است آد بایش خاندان رسول صلی الله علیه و سلم و گویند  
 الیاس و اتباع او البقی که بخت مردی بابق باقی المساهة بکس و بعد  
 زدن من المتخضین از مخلوبان بجهت الاخصار باطل کردن حجت الإلتقام  
 فرورده الا لانه سزا و ارامات شدن الصحران و العتلة و سنی بوش  
 البطلان درخت کدوب و بینم الجحیم میان فوشتان التناوش میان سزای  
**سورة ص** صرای صدق الله فی الذکر خفا و در شرف و عذرا و الاغین  
 شایع نیست مقام که بخت نجار بخت عجب ان الشوا ای الشوا شین بخت





یستند و **سوره الفجر** استخوان را میخورد داشتن و روان شدن زان  
 از درد جاز و المذبح جاری و استخوان و باز زان از بیمار شدن  
 است که در سینه چای و جین جمع در سینه المذبح بند کوبیده اندای اندکی  
 الجوز کوبند درخت **الانجاس** جمع **الانجاس** بر کوبه شدن سحر و جادو  
 آتش ذکر ای او زد و جوی اشرفه کوفت با سحر اشرفه المحضار حاضر  
 آمدن الشافی فاکر فن الاحتطاط خطره ساحن را و دوه عن ضیفه در  
 خواستند از و ممان اورا الضیف با ممان بجای یا نیز در کس ابدت  
 اذ فی مختار من تخیر الاستظار نوشتن **سوره الرحمن** علمه  
 البیان ای القرآن و قبله الخط البیان و البیان بدیده کردن الخیم مرینات  
 که ساق ندارد جرم بر کما العصف بر کشت و کوبیده کاه الزمان و زود  
 و شاسیم الخار کفی المارح واللبب و السواظ زبانه آتش و دود  
 لا یغیبان بهم دریا میزند المربجات در واریت شد فی نیست شد  
 بقی فاما و فوفان الخلال الخلاله بر کوار شد شفق کلم بود بود که

فهر

شد کیم حساب تمام الطلاق آدمی و عری نقد بکشد بقدر طلاق و انقضای  
 و زکوة بکشد البهتان آدمی سرخ و کوبند و عینا جمع در **سوره الفجر** شایع الاغانی  
**جمع** البطانة استر البطایر جمع الجی بارد درخت الطش جماعت و  
 العابر یلک و یلک الاذیه نام تحت سیاه نمودن کلاه و غله از سیران  
 بداهات نام و و کوبند سبز سیراب نفع بر جو سیداب از جبهه نفع لثقا  
 الجیام جمعها جمع نفعه حیوانات حیات زانی بر من جمع جبهه الزوف  
 شاد روان و کوبند سر غزال است و بهشت البغیر جمعها کاه از غایه  
**سوره الواقعة** الواقعة نام قیامت است کاه بده و آوردانده ریح  
 مجنبا ندر ریح رجابت حرد و سر در کوبیده با الاشیان بر انده شدن  
 اخصاب البخیر لسان که نامه بدست راست دارند و ضح بجواهر مرصع کرده  
 یضن ضنا الخلد با وید کرده اند و دست و یخن و دست کمر کردن  
 و کوشا در کوش کسی کردن الا بریق اب دشان الا بارق **جمع** الضیف  
 در سردادن و بر کوبه کردن و شکافتن الخیر بر کوبیدن الحفنه خار

سوره الفجر شایع الاغانی

از درخت باز کردن خند خند خندا الطلح بکوفه وظل مدود و سینه دایم  
 و آرمشکوب و آبی دران الجازاد و شکر کاف جمع کفر عر با شوی و دستان  
**جمع** عرب الخش بره الملم شوان نشد جمع افعم التفلک شاف نمودن  
 آتش زدن الاثوان بر سیدن زاد و بیایان صید و خالی شدن الخمر  
 لا اقم حایه که سوکند خورم موانع الخوم جابجا ممان و شدت سادگان  
 الاذخات دامت کردن جینید آن ملام زوچ بر استودنی **سوره**  
**الحدید** الاول عیبه و یخسین الاخر عیبه و باز سینه الطاهر جدا  
 بدلیل و علیه کسده الاقتباس را کرفتن آتش و علم الاثمار حین التور  
 کما جرحه بار و فی قولیم ای اولی کلم الکاشرا ای بکوبه کردن بسیار مال  
 و کوه الکفار بزرگمان الشایقة و الشاف الکسین کرفتن دود و دین  
 بر آبیان و بید شرا البرا القهاریه و وزیدن دین رهبان الاشیان نو آوردن  
 رعی نگاه داشت یغی رعایه **سوره المجادلة** الاستحکام بالبدن

الم

و کله کردن التا و ریکد را بواب دادن الشاهی بالید کور از لفت التفتیح  
 قلاج باز شستن البقوش شستن قلع قلع کرد و یمن شفا لکاح و راز کوش  
 الخ شیشه مزاج الماده بالکس و شستن **سوره البقره** الخشون  
 سارما الخرب خراب کوهن الخلاله از حاک و مان بیرون شدن التند و حن  
 خفا الا یخاف یو بایندن سوز الزکاب شتان که بر شستن را شایند و له  
 گردان حاجه خشی و خشی حشاده و دروشی الشیخ استوار کردن القدر  
 و الشیخ بک الظاهر بالک السلم ای عیب المؤمنین کسده المتکبر سزای  
 بزرگواری **سوره الممتحنة** المحدثات دشمنی کردن بکسی بنات یعمم  
 الکوا فی الخا حای زنان کافه **سوره الصف** طول استوار کرد بنا  
 و نکره و ریکد کور و در برض رطبا **سوره الجمعة** جملوا التوریه داوند  
 ایشان توریه تم لم جواهر هاس کار کد ند بدان اسفا کما بها جمع شعر  
**سوره المنافقون** خشیجها جمع خشیب الشیبه شست فزاد و بر  
 کداشتن التوریه نیکه بجا بندن **سوره الثعالب** الاستحکام ای نیاز

سوره الفجر شایع الاغانی



دارد قیامت را بر قیصر خیره شد مردی بیوفایا خوشی بر قیصر ماه المیزان  
 که خنجر از زینت کلاه بپوشید و دانا و کلاه المعادی بر دهاجی معنای الخیر که بختیاریست  
 قتل ای قتلایه نصر تازده شد مردی بیضر نصره و نصاره فافره سختی  
 و بشت شکسته از قوه جنبر کردن الترابی جمع را فی افسون کرد بر تو  
 رفیع نورانی الاغاف در هم بچیدن الخط خرابدرا ولی که بزد که اهل است  
 توسل اهل الاهل و کذا شن **سوره الدهر** هلا ای ای قتلایه الخ و  
 المشیات مرد با خون زینت از انشاج جمع الا نور و الخ بچیدن و خسته  
 است در بشت و کوبیدن خراج شرا بها، بشتی بشتی السیم و السیمیل و خسته  
 دیگر است در بشت الاستطاده نوشتن و بر اکنده شدن عیون از ترش روی  
 سخت نصره تازده روی زهر بر اسرافای سخت الایته خنجر هاجع انا الاستر  
 آفریدن و اسیر کردن **سوره المرسلات** و المرسلات عن و باجی اندک  
 بیای جزویش اسب و کوبیدن بالمعروف و بکوبی العصفه یا سختی فالحقیات ذکر او سخت  
 آردن کاندرا ای اعانای اعانای عذر در دست آوردن ندای ای انکار افحج

الاسم و...

سینه...

شکله

بشکله شکر یقین و کذا انت ای حجت لوفتها و هو یوم القیامة المیده ای است  
 الشامات کوههای بلند الشغیر شاخ الشب جمع الخ لا یستوی زر د  
 و سیاه **سوره نهم** و هم از خیر المعاش است و زینت و یوم بدو حیدر و یوم  
 حیات المعاشات ابرها، نزدیک رسیده باریک الفافه در خنجرای هم در شده جمع  
 بعد اخلافتان سالان جمع حجب بزد اخوی خوش المفاقه و الوفاق موافقت  
 کردن الکواجب زینت را بستان جمع لایع دها قاهر و کوبیدن بیای الکتا بر روی  
 زنجیر با ای کتب اسرار و یقال کافیا کوا با اعتباری است **سوره**  
**التانعات** الخوف کشیدن کان الشط کشیدن که بر روی و القابریه شط  
 الخوف کشیدن استخوان و جوب الشراعه روی زمین الاعطاش تارک کردن  
 دخالست ایند یخوای خوال المرحی چرا کاه الخ علیه کردن **سوره عبس** ای کلمه و ۱۴۰  
 التمدی بر اندن التمدی استغول کردن خوشن را از چیزی سفره نویسنده کان  
 جمع سلفین برده بیک مردان جمع بابر ما الفه جوز سختی کاف است ما تعجب است

الشکله

الاسم و...

سینه...

شکله

البحیر و برهمن زمین و کوبیدن جامی است در دوتخ و لم بشت بزم و رفت  
 ران علیه کرد کناه بر دل بر بر ریشا حجب باز داشت حجب حجاب و حجاب عظیم  
 در جهاست بلند در بشت از برهمن آسمان و کوبیدن از بر عرش را خنجر  
 البیض شراب و برده الجنام مهر و سراجام المیشک مشک خنجر مسکای  
 بوجد فی اخذ طع المسک التافس رغبت کردن التافس بچشم بیکدیگر  
 اشارت کردن فاکین شکفتی نمایند کان التوفی باداش داد **سوره**  
**الانشاق** حقت ای حق لها ان تطع سنا و رست او را که طاعت دارد  
 الخالی خالی شدن اللخ کار کردن نیک و بد کار باز گشت و کاسته شده  
 و جامه سپید کرد و خور حور الشفق باقی روشنی آفتاب و سرخی آن  
 در اول شب و سق کرد که در باند سق و سقا الانشاق تمام شدن و فلاح  
 آمدن طبقا عن طلیحای حال الاند کاله **سوره البروج** ذات البروج  
 خفاند برجهای آن و ازده است حمل و نور و جوز و سرطان و اسد و  
 سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و البیوم الموعود

الاسم و...

سینه...

شکله

الاقبار بگور کردن و فزیران دادن بدین کردن کسی القبر سبست ترا اغلب  
 ستر کردن اغلب جمع و حقایق غلبا خرماسنهها، بسنار الای کلاه از هوئی  
 شغیره روش العنبره کرد سیاه **سوره الکورت** الای کلاه از رو بخت  
 ستاره العشار شتران ده فاهه استن جمع عشاره الوحش و دو دام الوحش  
 جمع و التسمیر مبالغت التسمیر زوخت جفت کردن ایندند با جابهها و از زنده  
 در کور کرد بیده و ادا المکشط و ابردن چیزی از روی چیزی التسمیر و زوخت  
 آتش الخش و الکس خستاره است رخت و مشتری و مریخ و زهره و  
 عطارد جمع خایس و کایس خش نهان شد و و اسر شد خش خوش  
 کس در آستان شد العسقه روی فدا کردن تار یکی شب و بشت بدادن التفسر  
 و بالصاد  
 بر اکنده شدن نور صبح و نفس زدن الطینت هم بودن و بچیدن شدن **سوره**  
**الانفطار** الانفطار افشاندن شدن العنبره بر التفتن و زبر و زبر  
 کردن التفتن راست کردن و افکندن التفتن چیزی در جای نشاندن  
**سوره التطیف** التطیف کم بچیدن الانشاق تمام فزاستن

شکله

وین روز قیامت و شاهد یعنی روز آینه و مشهود یعنی روز عذر و الاخذ و  
 شکاف در زمین ذات الوعدای ذات الالباب الالباب افروخته شد  
 آتش الانبار ابتدا کردن و آیدن نخست بارالمجدیه آفریننده دیگر بار  
**سوره الطارق** الطارق ستاره صبح الطروق شب آمدن آن که  
 نفس نیست هیچ نمی آید علیها حافظه کل زبان نگاه بانی کردن قاهر دافعی آتشی  
 جهنده التنبیه استخوان سینه التلیس جمع السریر بر دارها جمع سیریه  
 ذات البیض ای ذات المظرفول فضل گفتاری جفا کننده میان حق و باطل  
 المزل بازی سخن گفتن و فیل اندک **سوره الاعلی** احوی سیاه ام  
 الاقمار اوان برداشتن و قران خوان کردن آیدن التخبیر برهینیدن از چیزی  
**سوره الفاشیه** آینه بغایت گرمی نرسیده الضرب نوعی است از  
 خار خنک انما فی به کردن آیدن ناعجه ناز و از انزلت لایعنه ای افوا  
 الترقیه بالشر بر شستن التارق جمع الترقی سباطها جمع در تریه  
 بشوئه کسرا نیده السطح کسرا نیدن نصب یاری کرد **سوره الفجر**

الشفق

الشفق جفت الوتر طاق الجوز حرد الانبار بسیار کردن آیدن ایتام نام قبیله  
 استالجبوب بریدن و سوراخ کردن و قطع کردن مسافت المسافه دوری  
 راه السوط ثمان یا نه التغمین بنان بروردن الترائ میانه خوردن التغم  
 کرد کردن جم بسیار الاثنا اسوار بستن **سوره البلد** البلد  
 از حرام بیرون آمدن فی کبد در سخن و دشواری لب تابستار الشقه لب  
 الشقه جمع التجدد راه فلا فحم العقبه کثاره نکرد عقبه العقبه  
 کربوه العقبه جمع فله فیه آزاد کردن بنده المستعبه کرسنکی  
 المتبرئه در ویشی المرحه الايضاد در و بستن والفعل منه او صد بوضد  
 ابطا **سوره الشمس** الشمس و الشمس و غیها ای ضیا و لها بعینها  
 ای سترها بطونها ای بطنها النور کسرا نیدن الالهام فادله داشت  
 التوسیه لم نام کردن و بهان کردن الشقی الشخرا الدمه ختم گرفتن  
 و هلاک کردن **سوره التیل** التودی هلاک شدن التلطي زاندر زدن  
 آتش التخبیر دور کردن **سوره الضحی** یعنی بسیار امید بشو ایحوا

الکعبه

الوعد بدو کردن **سوره الانشراح** الانقاض گران کردن **سوره**  
**التین** التین و التینون دو کوه است بلکه و کوبند و شام است سنین  
 مبارک بر زبان عبدا ی بکده الایمن کله التیومها است کردن فی احسن تقویم در  
 نیکوترین صورتی **سوره العلق** الرجی و الرجیع باز کردن آیدن  
 و باز کشتن الشفق کشیدن و سوزانیدن و سیاه کردن از بانیه فرشتگان  
 که در و نوح باشند الواحه زبان **سوره القدر** لیل القدر شب  
**سوره الانکال** الانکال و الشاد **سوره التزلزل**  
 انکال ای انورها و موتها **سوره العادیات** ضحای خود و نکلان  
 در حال غارت کردن الضحی بیکه و دیدن و آواز نفس است آمدن در و دیدن  
 الاعاده عادت کردن و شفافتن القنیج آتش دوزخ که در وسط  
 در میان شد سبط و سوط و سبطه الکود ناساس الحیة مال التخصیل حاصل  
 کردن **سوره القارعه** القارص پروانه جماع النقص و اجیدن نبه  
 یا بتم نقض نقشا و آمد جای او و اویده و نوح است **سوره التکاثر**

المقبرة

المقبره کورستان زار و زیارت کرد و روز زیاده المقبره جمع علم البقین دانستن  
 بقین عین البقین دین بقین **سوره العصر** العصر روزگار العصر  
 والا عصر الا و الا عاصین **سوره الفهمه** التجمع بیکه کردن و الا عاصین  
 التجدد مالی که عهد بسیار دارد و جمع کردن و با شفق ساینده نش  
 شمردن التجدد کشیدن **سوره الفیل** الفیل بلایا و القبول  
 و انقیاد جمع التخلیل راه کردن و بی راه خواندن یا بیل کلها مرغاب  
 جمع البؤس **سوره القدرین** الايلات الفکر فتن و الغد ادات  
 الرحله سفر کردن الشار و ششان الصیف تابستان **سوره الماعون**  
 الماعون زکوة مال و قماش خانه چون در یک و تبر و آتش زنده و جزات  
**سوره الکوش** الکوش حی است در بهشت خراشگر کش و دست  
 بر هم نهاد بر سینه بخراش الا بینه ببال بریده می فرزند **سوره**  
**الکافرون** کم دینکم ولی دین شما دین شما و موافقین **سوره**  
**النصر** اذا جاء نصر الله چون آید نصرت خدای عز و جل القی ای نواب

والاعصاب





F9A